

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

نقد و بررسی فترده‌ای
در باره
سیستم‌های اقتصادی:

کامپیتالیزم و سوسیالیسم

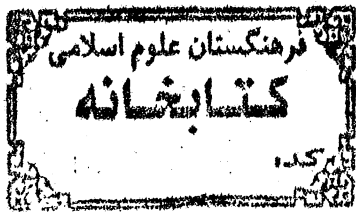


مقدمه‌ای بر:

اقتصاد اسلام

حبر
تعداد لی

سیستم:



مقدمه حقوقی

زیربنای ربط جامع از دیدگاه حقوقی که بطور اصیل پیدایش زندگی اجتماعی مبتنی بر آنست و این زیربنا بر بالا رفتن حداکثر توانائی همه افراد قرار دارد و یعنی بهره مندی تا آخرین مرز ممکن آن هم برای همه افراد در هر سطح مقطع از تاریخ را میتوان بصورت بهترین خواست از جامعه و انگیزه منطقی بیان نمود •

و همین انگیزه بهره مندی است که در پسند زندگی اجتماعی بزنگی انفرادی نقش تعیین کننده اری را داراست اگر اندکی در اصل تامل کنیم حتی اینثارگران بهره مندی خود را در آرامش در مسیر فداکاری — در راه اعتلای راستی و درستی مشاهده کرده و از اینرو ورود بجامعه و زندگی اجتماعی را ضروری دانسته اند •

و متقابلا خیانت پیشگان و تبهاران تاریخ هم بهوس دست یازی هر چه بیشتر به امیال خودکامه دیگرگداز خویش و زندگی اجتماعی را بزنگی انفرادی گزیده اند •

و خلاصه افرادیکه بین این دو سطح اجتماعی قرار می گیرند

همگی به این جهت به جامعه روی می آورند که نارسائی های زندگی فردی را در حد ممکن سامان دهند *

در اینجا بروشنی جهت اصیل سعی در بررسی حقوق را می یابیم که اساسا راه یابی برای باصطکاک رساندن انگیزه منفی جامعه بوده که ثمره عینی آن موازنه منفی (۱) در این بعد است و دانش حقوق را همین بررسی شکل میدهد * تا رابطه پویایی سازی اجتماعی در شکل رابطه موازنه مثبت (۲) قرار گرفته و همکاری عمومی بگونه توانفزایی اجتماعی متبلو گردد *

در نتیجه می توان بگونه غیر قابل تردید قدرت هزینه زندگی اجتماعی را در تداوم تاریخی بطور مستقیم مربوط به بهره برداری - فزایند ابزار اجتماعی دانست * و بطور وضوح بیان داشت که هرچه سطح ابزار در خدمت رشد تداوم تاریخی يك جامعه بالا رود امکان بهره برداری منطقی عناصر اجتماعی بیشتر می گردد *

نتیجه اینکه: "رشد تاریخی ابزار اجتماعی" نتیجه میدهد

"رشد تاریخی امکان بهره اجتماعی" *

(۱) موازنه منفی مبتنی بر روح سلبی = انگیزه نفی هرچه مضر همکاریست * به عبارت دیگر جامعه انگیزه منفی افراد ناراحت را با انگیزه نفی ضد همکاری خنثی میکند *

(۲) همکاری عمومی = روح ایجابی (انگیزه مثبت) جامعه

مقدمه

فیل از هر چیز می بایست تلقی خود را از برخی مسائل کلی علم اقتصاد بیان داریم تا موضع ما در قبال اصطلاحات و تلقیات مشابه روشن شود. اقتصاد نیز همچون هر علم دیگر سه مسئله اساسی دارد: تعریف، موضوع و کاربرد. که این هر سه با هم ماهیت این علم را مشخص می نماید.

تعریف: از اقتصاد تعاریف گوناگونی در دست است، لیکن

هر کدام ناظر به يك وجه از وجوه آنست. لذا بی آنکه خود را

مقید به تبعیت از نظریات متعارف در تعریف این علم بدانیم معتقد

یم که "اقتصاد علميست که بر روی اشکال مختلف رابطه بین نیروی

تنظیمی * و امکان اقتصادی ** مطالعه می کند."

موضوع: موضوع این علم ذات رابطه ایست که بین انسان به

عنوان يك قدرت تنظیم کننده و امکان یعنی ثروت های طبیعی و

اجتماعی و دستاوردهای علمی برقرار می شود.

کاربرد: کاربرد واقعی این علم مشخص نمودن بهترین شکل

رابطه بین نیروی تنظیمی و امکان اقتصادی است که طی آن "تعادل

و پویایی" سیستمی که آن رابطه در او تحقق می یابد، حاصل

شود * بمنظور آنکه هدف ما از تعادل و پویایی در يك نظام اجتماعی روشن شود ، ذیلا مشخصات عمده يك چنین سیستمی را ترسیم می نمائیم *

مشخصات سیستم های يك سیستم تعادل و پویا ، : سیستمی از تعادل و پویایی سیستماتیک بر خوردار است که دارای خصوصیات زیر باشد *

۱- فقر و نارسائی های خود را بدلیل ضرورتها و عدم تعادل برون سیستمی جبرا به سیستمهای دیگر صادر ننماید ، بصارت دیگر رابطه آن با سیستمهای دیگر مبتنی بر ظلم اجحاف و تهاجم اقتصادی نباشد ، زیرا از آنجا که تراکم فشار و ستم ناگزیر بسبب انفجار و انقلاب می انجامد رابطه مبتنی بر ظلم دوام نخواهد آورد و این امر با اصل تداوم و بقا سیستم سازگار نیست *

۲- وضعیت سیستم بگونه ای نباشد که بدلیل ضرورتهای ناشی از عدم تعادل درونی مجبور شود از ناحیه سیستمهای دیگر تحت فشار و اجحاف قرار گیرد ، به عبارت دیگر سیستم می بایست کاملاً مستقل و متکی به خود بوده و توان پیشگیری از تهاجم اقتصادی سیستمهای دیگر را داشته باشد ، در غیر اینصورت زوال و انهدام آن قطعی است و این امر با اصل پویایی سیستماتیک سازگار نیست *

۳- يك سیستم اقتصادی پویا می بایست مابین کلیه اجزایش

رابطه تعادل و عدم ستم و سلطه بر قرار باشد و تلاشها در اصطکاک و برخورد با هم به هرز نرفته و به انحراف یا رکود کشانده نشود، در غیر این صورت انهدام سیستم قطعی است *

البته قابل تذکر است که این تعادل نمی بایست عمدتاً قائم به دخالت‌های سیاسی دولت و یا عمل کرد برخی نهاد های اخلاقی و غیر اقتصادی باشد بلکه تعادل حتی الامکان میباید ناشی از مکانیسم اقتصادی خود نظام باشد *

۴- یک سیستم متعادل و پویای اقتصادی میبایست همگام با رشد جمعیت و پیچیده تر شدن نیازها و خواستهای انسان و در نتیجه گستردگی نیاز های کل سیستم، بطور طبیعی خود را تکامل بخشد. برای نیل به این مقصود میبایست همیشه درآمد سیستم از خرج آن بیشتر باشد و علی‌الدوام سرآمد افزایش یابد *

این سرآمد ممکن است به اشکال مختلف تبلور یابد، کالا، پول و یا تکنیک * از آنجا که اباشنگی کالا و پول بتنهائی ارزش را ایجاد نمیکند، اگر سرآمد یک سیستم در جهت توسعه بخشیدن به تکنولوژی مولد خود سیستم ذخیره شود علاوه برآنکه سیستم را در رفع نیازهای درونی و مقابله با خطرات احتمالی از ناحیه ناملایمات سلطه گری خارجی توان می بخشد، امکان اشتغال و بالنتیجه حیات آیندگان را نیز فراهم می آورد * * بر این اساس رشد تکنولوژی و بکار گرفتن مهارت

های فنی و علمی در عمل و هم رفاه عمومی را افزایش می دهد و هم قدرت سیستم را بالا می برد و هم تداوم تاریخی را میسر می سازد. با جمع بندی مطالب فوق و "مصرف در يك نظام پویا می بایست تابع رشد تاریخی تکنیک واقعی و تولیدات مستقل خود آن نظام باشد در غیر این صورت چنانچه تکنولوژی از خط واقعی و تاریخی خود خارج شود و در خدمت منافع طبقات خاصی از جا معه در آید و از آنجا که منافع آن طبقه همیشه با منافع توده مردم در تعارض خواهد بود تکنولوژی نیز در جهت هر چه بیشتر به استخدام کشاندن کل جامعه توسط آن طبقه به کار می افتد و این امر مداوم فشار اقتصادی بر اکثریت مردم را افزایش می دهد در این مقطع و نظام به منظور نجات از انهدام ناگزیر به صدور این فشار درونی به خارج خواهد بود و این امر نهایتاً به استخدام ملل محسوروم جهان توسط قدرتهای بزرگ انحصارگر می انجامد.

پس از آنچه گذشت بر می آید که مشخصه چهارم و زیربنای مشخصه های اول و دوم و سوم است. بصارت دیگر رابطه ظالم و ظالم پذیری خارجی و یا اتکاء سیستم به خارج همیشه از ضعفها و نارسائیها و عدم تعادل درونی خود سیستم (اعم از مسلط و یسار تحت سلطه) سرچشمه می گیرد و لذا با نفی مصرف طبقاتی و تکنولوژی انحصاری تعادل اقتصادی حاصل می آید و تداوم و رشد تاریخی نظام تا مین می گردد.

و مهارت‌های علمی و تکنولوژیک است

*** سرآمد مقدار ارزشی است که طی یک پروسه تولید بعد از کسر کلیه هزینه‌ها و خرج‌های انجام شده فراهم می‌آید • در حقیقت سرآمد = درآمد کل - هزینه کل •

*** استخدام اعم از استثمار اقتصادی است و ما آنرا بمعنی هر گونه اسارت انسان توسط انسان دیگر می‌شناسیم •

حال که طرح مشخصات يك سیستم متعادل و پویا گذشت به منظور شناخت هرچه روشنتر " اقتصاد متکی بر قوانین اسلام " که نوعی خاص از ترکیب نیروی تنظیمی و امکان اقتصادی را ارائه می دهد به معرفی انواع متعارف ترکیب نیروی تنظیمی و امکان اقتصادی که سیستم های مختلف اقتصادی را بوجود می آورند ، می پردازیم .

اهم این سیستمها بقرار زیر است :

۱- سیستم های کاپیتالیستی مبتنی بر " انحصار اقتصادی یا شیوه های اقتصادی " که در این رابطه سیستم های سرمایه داری بزرگ و بین الملل و همچنین سرمایه داری بازاری قابل ذکر است .

۲- سیستم های سوسیالیستی مبتنی بر " انحصار اقتصادی یا شیوه های سیاسی تبدیل انگیزه و اعمال فشار نژادی " که در این سیستمها دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم دمکراتیک قابل بحث است .

۳- سیستم جبر تعادلی که متکی است بر احکام اقتصادی اسلام و مبتنی بر نفی هر گونه استخدام *** انسان توسط انسان * و به عبارت دیگر عملکرد آن در جهت اصالت جامعه از طریق اصالت فرد است .

* منظور از نیروی تنظیمی نیروی انسانی تشبیه دهنده و تنظیم کننده است .

** امکان اقتصادی اعم از امکان طبیعی ، ثروت مادی تاریخی و

بخش اول سیستمهای کاپیتالیستی

بهمان گونه که گذشت در این تحقیق ما سیستمها را بلحاظ رابطه ایکه بین نیروی تنظیمی و امکان اقتصادی برقرار می کنند ملاحظه می کنیم • با این وصف سیستمهای سرمایه سالاری شکل رابطه ترکیبی را که بین این دو مقوله مهم اقتصادی برقرار می کنند مبتنی بر انحصار امکان توسط يك طبقه خاص و برگزیده است که با توسل به شیوه ها و شگردهای اقتصادی تسلط بلا مضار خود را بر امکانات و بالمآل کل جامعه و در نهائی ترین شکل خود بر کلیه منابع و بازارهای جهانی تحقق می بخشند • دینامیسم تسلط اصیل شمردن ذات امکان است بجای اصالت جامعه و انسان و با اینچنین زیربنای فلسفی و طبیعی ایست که صاحبان قدرتهای اقتصادی به هر شکلی از توزیع عادلانه امکان سرباز می زنند ، و علی السد و اهر ثروت و قدرت خود می افزایشند •

مناسبات و قوانین اقتصاد سرمایه داری و پی آمد عملکرد آنها :

اگر این اصل را بپذیریم که قانونمندی اقتصاد سرمایه داری تسلط
 یک طبقه خاص بر امکانات جامعه و به استخدام در آوردن کل جامعه
 معه بمنظور دست یافتن به امکانات بیشتری برای مصرف بیشتر
 است، کلیه قوانین حاکم بر این سیستم لامحاله بمنظور تحقق همین
 هدف عمل می کند *

برای شناخت هرچه بیشتر مکانیسم این روابط بشری برخی از
 آنان مسی پردازیم و با قید این تذکره که در تمامی آنها می کوشیم
 مناسبات انحصارگرا نه طبقه ای خاص بر امکان اقتصادی کل جامعه
 را نشان دهیم *

۱- انحصار: انحصار دقیقا تسلط بلا معارض بر امکان و دست
 یافتن بنوعی سودفزاینده است و این علاوه بر آنکه روح حاکم بر
 نظام سرمایه داری است بمفهوم خاص نیز نوعی مناسبات
 اقتصادی در جامعه ایجاد می نماید که اشکال گوناگونش بشرح زیر
 است:

الف: انحصار در توزیع: در این رابطه سرمایه دار می کوشد به
 کمک سرمایه متمرکزی که در جریان مبادله فراهم آمده و با توسل
 به شیوه های خاصی از جمله سیاست دمپینگ* با تکیه قوانین و

* دمپینگ بمعنی کاهش موقتی و تاکتیکی قیمت کالا برای خارج کردن
 رقیب از بازار است که پس از شکست رقیب مجددا قیمت را افزایش
 می دهد و بی هیچ محدودیتی بفراتر بیش از قیمت های گذشته کالا
 را بفروش می رساند *

امتیازات رسمی دولتی و روابط پولی و اعتباری که عموماً در جهت این اصل وضع شده است با تسلط بر مناطق توزیع کالا و یا خدمات، انحصار بازار فروش را بدست گیرد *

ب - انحصار در تولید : پس از آنکه توزیع کالا در اختیار انحصارگران درآمد و طبعاً تولید کنندگان از عرضه آزاد و بی قید و شرط کالا هایشان عاجز خواهند ماند * بر اساس این ضرورت میبایست آنچنان تولید کنند که انحصارگران می خواهند * لذا کمیت و کیفیت کالا نیز در رابطه ارگانیک با منافع انحصارگران پیوند می یابد *

بدیهی است انحصار که پدیده ناشی از تمرکز ثروت در جریان

مبادله است به انحصارگر در جریان توزیع امکان خرید کارخانه ها و سرمایه گذاریهای کلان تولیدی را نیز می دهد و پس از آن مصرف تمامی افراد جامعه تابعی میشود از اراده انحصارگران * بر این اساس پنجه های قدرت ایشان در عمق زندگی مردم ریشه میدواند * از دستهای پینه بسته کارگر در درون لانه های تنگ و تاریک کارگاهها و کارخانه ها و معدنها گرفته تا تلاشهای شبانه روزی فروشندگان و دوره گردانها و کوششهای شبانه روزی متخصصین در آزمایشگاهها و دستاوردهای گرانقدر علمی در ابعاد گوناگون ریاضی و طبیعی و اجتماعی و روانی و ... * نهایتاً فرهنگ عام جامعه در خدمت افزایش منافع این غارتگران قرار می گیرد * در چنین شرائطی هیچ حرکتی تحقق نمی پذیرد جز آنکه دستهای قدرت این انحصارگران در آن

بروشنی نمایان است * تمامی جامعه همچون بردگان سرسپرده در جهت هر چه اباشته تر کردن ثروت این جهانخواران در تلاش صبح و شامند و بی آنکه خود به ماهیت این غارتی برده باشند چه این بار دزدان سرگردنه در کسوت آشنا به درون خلوتخانه ها خزیده اند و آشنا را کسی از خانه نمی راند * *

کارگر آنگونه تولید می کند که او می خواهد و فروشنده آنگونه می فروشد که او اراده می کند و جامعه آنگونه زندگی می کند که منافع او اقتضا می کند * و این منحصر به یک شهر و یک کشور نیست که کمند تسلط ایشان همچون کمربندی شرق و غرب جهان را فرا می گیرد * با توجه به اشکال متنوع سرمایه داری و منظور تحلیل و روشنتر شدن انحصار در این نظامها می پردازیم * به یک معنی تمرکز ثروت و سرمایه داری ریشه عمده تحقق انحصارات است * بدین گونه که سرمایه دار از طریق مبادلات و تسلط بر بازار توزیع که با تکیه بر اعتبارات پولی و بانکی و بکماک حمایتهای قانونی و دولت سرمایه داری بدست می آید و بخش سیستم توزیع را در دست می گیرد و پس از آنکه مرتبا در جریان مبادله کالا توانست سرمایه خود را افزایش دهد و طبعا

* سرمایه داری جامعه را به حرص و اشتهای کاذب مبتلا میسازد و در این رابطه میل به مصرف را مدام تشدید می کند و با نتیجه منافع خود را گسترش میدهد * آنجا که در جامعه ای بدلیل قدرت فرهنگی خاص خودش این حربه کارگر نیفتاد قدرت نظامی و سرکوب ارجحیت می یابد *

اعتبارات هنگفتنی از طریق سیستم بانکی بر مبنای قدرت چرخش پول به دست آورد زمینه انحصار در تولید را فراهم آورده است و سپس نظام مصرف جامعه را در دست می گیرد • حال به نسبت تغییر شکل جامعه ای که این انحصار ثروت در آن عمل می کند نحوه انحصارش تغییر می یابد •

الف - انحصار در نظامهای سرمایه داری بزرگ : همانطور که گذشت انحصار از مبادله که تمرکز ثروت را میسر می سازد آغاز می شود و سپس دامنه تولید را نیز فرا می گیرد • انحصار ماهیتا بمعنی تمرکز ثروت در دست طبقات انحصارگر و منع ثروت از دسترس سایر طبقات و بالمآل تسلط همه جانبه بر نظام زندگی کل جامعه است و براین اساس نظام مبتنی بر انحصار نظام درصد طبقاتی و مرز بندی شده است طبقه ای هر روز و هر ساعت بر ثروت افسانه ایش افزوده می شود و طبقه دیگر بهمان میزان فقر و استیصالیش افزایش می یابد • آنچه که در برخورد سخاخی با نظامهای سرمایه داری بزرگ بذهن می آید انهدام آن و ویرایشش بدلیل وجود همین نظام طبقاتی در آنجاست لیکن این امر با واقعیت این نظامها که روز بروز مسائل و مشکلات اقتصادی خود را بهتر و بیشتر حل می کند تناقض دارد • ریشه این تناقض در چیست؟ و چگونه این نظامها می توانند به حیات خود ادامه دهند؟ تلاش عمده اقتصادهای بزرگ سرمایه داری از ابتدای تکوین این نظامها در دست اندازی بر امکانات

اقتصادی جوامع دیگر بوده است * و این درست بدین دلیل بوده است که فقر و فشار ناشی از اقتصاد دو گانه و طبقاتی خویش را به سایر کشورهای تحت ستم صادر نمایند و از شدت فشار در درون سیستم خود بکاهند و در این امر نیز تا آنجا که توانسته اند بضرر فشار و اختناق سیاسی و تحمیلات نظامی کار را پیش ببرند و موفق بوده اند. برای این اساس آنچه که با وجود رابطه طبقاتی توانسته است موقتاً از انهدام کامل نظامهای سرمایه داری بزرگ جلوگیری کند خدمت رابطه مبتنی بر سلطه و اجحاف آنها با سایر کشورها بوده که نوعی تعادل اقتصادی کاذب را در آنجا برقرار ساخته است که محض شکستن این رابطه استحصاری فقر مهلك و وحشتناکی نظام را در هم میریزد * با توجه به مطالب گذشته بقا سیستمهای سرمایه داری بزرگ منوطاً به میزان سلطه جهانی آنهاست و درست به دلیل همین سلطه (که قدرت‌های سیاسی و نظامی آنها پشتوانه آن قرار می‌گیرد) است که دامنه انحصار اقتصادی از کشورهای ما در فراتر رفته و تا اقصی نقاط جهان بسط یافته است شرکت‌های غول پیکر چند ملیتی، تراستها و کارتل‌های جهان‌نحوار چهره های بارز این عارت بزرگند *

انحصار در نظامهای سرمایه داری بازاری مستقل: انحصار در این شکل نیز حاصل تمرکز ثروت ناشی از مبادله است و دقیقاً تمامی مشکلاتی

* رجوع شود به آثار تاریخ اقتصادی

را که بر شمردیم در بر خواهد داشت و این نظام نیز تا حدیکه بتواند

فقر و فشار ناشی از نظام طبقاتی انحصارگرا نه خود را صادر کند میتواند از انهدام قطعی نجات یابد. در غیر اینصورت فشارهای اقتصادی بر اکثریت جامعه که حاصل مستقیم انحصار ثروت جامعه در دست عده محدودی است، قطعا سیستم را بزوال کامل خواهد کشاند * در این نظامها بدلیل وجود تولیدات ملی امکان انحصار وجود خواهد داشت *

انحصار در نظامهای سرمایه داری وابسته: مشخصه این نظامها، وابستگی اقتصادی آنها بخارج از سیستم است * شکل تولید در درون این سیستمها اغلب یک پایه و مبتنی بر نیاز اقتصادهای مسلط است. لذا انحصار در اینجا بشکلی که در سیستمهای دیگر دیدیم از خود سیستم ریشه نمی گیرد، بلکه انحصارگران بین المللی شرایط حیات این سیستم را در اختیار می گیرند بطوریکه هیچ حرکتی در این نظامها صورت نمی گیرد، جز آنکه بر ثروت انحصارگران بین المللی افزوده می شود * لیکن در محدوده توزیع محصولات -

* نمونه بارز آن ورشکستگی اقتصادی انگلستان پس از، از دست دادن تدریجی مستعمراتش بود که فقر و استیصال، آن کشور را روز بروز روبه ویرانی می برد

* نمونه بارز این سیستم نظامهای تجارتي غرب در سده های گذشته قبل از رواج تکنولوژی مدرن است *

خارجی که در ازا^۱ صدور مواد خام وارد می شود ، اغلب انحصارگران داخلی تا آنجا که منافع انحصارگران خارجی و شرایط اجتماعی اجازه میدهد ، منافع حاصل از آنرا در انحصار خویش در می آورند در نظامهای سرمایه داری وابسته ، عموماً دستگاه حاکمه عامل اجراء و کانال اعمال نفوذ سیاستهای تحمیلی نظامهای مصلطاست بر این اساس انحصارگراصلی در درون این نظامها ، دستگاه حاکمه است که خود آلت دست انحصارگران خارجی قرار می گیرد و پس از آن سرمایه داران بزرگ این کشورها (و آنها هم تا حدودی که منافع کلی امپریالیستها را بخاطر نیفکند) اینکه گفتیم انحصار در درون این سیستمها ماهیتا با انحصار متعارف تفاوت دارد بدین دلیل است که انحصارهای واقعی کانال مطمئن و منحصر بفرد جلب سود فزاینده و عامل تمرکز ثروت در دست يك طبقه خاص و جلوگیری از انتقال و تقسیم آن به جامعه است در صورتیکه هیچیک از این ویژگیها در پروسه انحصار در درون نظامهای وابسته ، به این جزمیت و قطعیت موجود نیست زیرا کل روابط اقتصادی در این سیستمها به اراده انحصارگران خارجی شکل مینماید و لذا يك سرمایه دار داخلی که واسطه فروش نوعی کالای خارجی قرار می گیرد به هیچ وجه نمیتواند اطمینان حاصل کند که امتیاز فروش همان کالا را شرکت مادر به کسان دیگر نیز

* (مثال بارز این نظامها ، کل کشورهای جهان سوم است که تحت سلطه همه جانبه (اقتصادی - سیاسی - نظامی) ابرقدرتها سالها ثروت بیکرانیشان بفرات میسرود)

واگذار نکند؛ لیکن عمل اقتصادی-هیئت حاکمه بدلیل پیوندشان به

سیاستهای خارجی از ثبات و اطمینان بیشتری برخوردار است. لذا انحصارگران واقعی در این کشورها دستگاه حاکمه و کلیه کسانی هستند که بنحوی با آنها همکاسه و در جنایاتشان شریکند * همچنین چون منافع حاصل از صدور مواد خام بدولت تعلق میگیرد و دولت بر اساس روابط خاص بوروکراتیک قسمت عمده منافع حاصل از فروش آنرا در سیستم اداریش تزیق مینماید. همچنین حضور شرکتهای تعاونی دولتی که قدرت خرید کادرا داری دولت را که قشر عظیمی از مردم جامعه را تشکیل میدهد در حد یکنواختی نگه میدارد و از کاهش قدرت خرید آنها بطور محسوسی جلوگیری میکند، مجموعه عواملی هستند که از بروز انحصارهای بزرگ و جهانی در این سیستمها جلوگیری میکنند.

۲- ربا ورزیم بانکی: دومین مشخصه سیستمهای سرمایه داری حاکمیت پدیده ربا بر روابط اقتصادی آن سیستمها است. ربا در عین حال خود نوعی انحصار سرمایه است، که طی آن سود ثابت و مطمئنی فراهم می آید، زاینده انحصار در سایر بخشهای اقتصادی نیز هست بدین معنی که چون ثروت جامعه در انحصار ربا خواران و بانکهای ربا داری می آید برای شروع هر فعالیت اقتصادی می بایست بسراغ آنها رفت و آنها چون بهره ثابتی را از وام گیرنده طلب می کنند این

* وضعیت سرمایه دارانی همچون بزدانی، خیامی، القانیان و رضائی و خرم و کیفیت ارتباطاتشان با رژیم سابق در این رابطه قابل توجه است.

انگیزه را در او تشدید می کنند که دست به فعالیت بیزند که علاوه بر پرداخت بهره لازم به ربا خوار منافعش نیز عاید خود او گردد و چون فعالیت های عادی اقتصادی آسیب پذیر بوده و در مقابله با دیگر رقبا امکان ورشکست شدن و از دست دادن اصل سرمایه نیز محتمل است، لذا تلاش می کند که به هر نحو که شده در حوضه فعالیت اقتصادی خود سایر رقبا را از میدان خارج کرده و خود با تکیه بر قدرت انحصار سود ثابتی را فراهم آورد و طی آن بهره سرمایه را نیز بتواند پرداخت نماید و بدین ترتیب در کلیه فعالیت های اقتصادی گرایش به انحصار و سپس تحقق آن فراهم می آید زیرا خصلت سرمایه هائی را جذب می کند که صاحبان آنها قدرت مدیریت لازم در رشته های تولید و توزیع اقتصادی را ندارد *

در عین حال به مدد پول خود مدام سرآمد جامعه را در دست خود متراکم تر نموده و بهمان میزان از قدرت خرید دیگران می کاهد و این تمرکز و زمینه سرمایه گذاری های بعدی در شرکت های توزیعی و تولیدی را فراهم می آورد تا جائیکه بدون آنکه خود اندک دخالتی در فعالیت اقتصادی داشته باشد پولهایش در کلیه بازارهای جهانی بخرکت درآمده و مرتباً بر ثروتش افزوده می شود *

* راکفلر بزرگترین سرمایه دار جهانی اعتراف می کند که قبلاً قسری میکردم که میبایست من برای پول کار کنم و حال آنکه اکنون در یافته ام که پول بایست برای من کار کند !!

پذیرش ربا بعنوان يك عمل اقتصادی باعث میشود، که يك قشر خاص و نالایق تنها به اتکاء ثروتشان و بدون هیچگونه مدیریت سازنده‌ای مرتباً سرآمد جامعه را به خوداختصاص می دهند و سپس با تکیه بر قدرت انحصار و اقتدار اقتصادی جامعه را به استخدا م خویش در می آورد * سیستمهای بانکی مبتنی بر ربا در جهان سرمایه داری عامل مهم تشدید تضادهای طبقاتی است لیکن در اینجا نیز بهمان گونه که در بحث انحصار گذشت سرمایه دارهای بزرگ چون فشار و فقر خود را به خارج صادر می کنند اغلب از لطامات ناشی از تراکم ثروت در دست طبقه خاص در امان می مانند. لیکن در کشورهای خسرده سرمایه داری وابسته علاوه بر آنکه فشار ناشی از اقتصادهای مسلط را می بایست تحمل کنند، بر ربا در آنجا موجب بحرانهای وسیعی از جمله تورم فزاینده قیمتها، بیکاری آشکار و پنهان ناشی از انحصار سرمایه در دست طبقه خاص و جلوگیری از رقابت آزاد و شکوفایی استعداد های عنصر اجتماع و دهها عارضه دیگر فراهم می سازد که زمینه نارضایتی اکثریت جامعه را فراهم آورده و انهدام سیستمهای موجود را حتمی الوقوع می سازد *

نقش عمده سیستمهای بانکی اصولاً تمرکز سرمایه های پراکنده در سلاح اجتماع و سپس انتقال آن به کسانی است که در جستجوی سرمایه ای برای انجام کاری هستند، لیکن بانک اینکار را بی هیچ چشمداشت انجام نمی دهد، و قاعدتاً بانکها بکسانی که پول خود را

به او بپردازد تا ۰.۵٪ بهره پرداخت می کنند لیکن همان پول را با بهره حداقل ۱۳٪ به مشتریان خود واگذار می کنند و در این بین بی آنکه واقعا کاری صورت گرفته باشد اقلا ۷٪ بهره بوسی هیچ دلیلی به بچیب بانکدار سرازیر می شود و این ببتوائی علاوه بر آنکه تمام تاسیسات عریض و طویل و پرسنل متورم بانکها را اداره می کند مرتبا بر ثروت و سرمایه بانکداران می افزاید و تازه کار به همین نجا ختم نمی شود کسی که از بانک وامی دریافت داشته و کارخانه ای تاسیس کرده است بهره وام را بعنوان هزینه تولید بر قیمت محصول می افزاید جامعه مجدداً می بایست ۱۳٪ بهره بانکی ایشان را با خرید هر واحد کالا بپردازد و البته می دانیم يك کالا مستقیماً از کارخانه بدست جامعه نمی رسد از دست دهها واسطه و مبادله گر میگذرد و هر کدام از آنها سرمایه خود را از بانک قرض گرفته اند بنابراین هزینه بهره بانک را بقیامت جنس می افزایند علاوه بر آنکه سود هر کدام هم در چای خود محفوظ است تا چنانکه بایک حساب ساده گاه ۴٪ + — ۲٪ از قیمت يك کالا بی هیچ دلیلی بچیب بانکدار و ۳٪ + — ۱۰٪ از آن بچیب طبقات واسطه سرازیر میشود و در نتیجه مدام از قدرت خرید کارگران یعنی تولیدکنندگان واقعی جامعه کاسته شده و بر قدرت مصرف و قدرت استخدام رباخوارها و واسطه گرها افزوده می گردد *

بله! از ارتباده رژیم بانکی و ربویها بروز طایفه دیگری در سطح اقتصاد

یعنی اثناء معاملات نقدی و گرایش به معاملات مدت دار که بر روی اعتبارات ربوی و قدرت چرخش پول استوار است و بشرحی در این باره تحت عنوان "اعتبارات کاذب" می‌پوشانیم:

۳- اعتبارات کاذب: مشخصه دیگر اقتصادهای سرمایه داری حاکمیت اعتبارات کاذب بر روابط اقتصادی آن است که خود مولود رژیم بانکی مبتنی بر ربا است بدین معنی که بانک ربوی تنها به بهره حاصل از وامی که به وام گیرندگان در ازاء سپردن تضمین تعلق می‌گیرد اکتفا نمی‌کند بلکه از نوعی اعتبار نیز که خود بر اساس ملاکهای خاصی به توزیع کنندگان و مشتریان خود می‌پردازد نیز بهره می‌گیرد و همین اعتبار منشأ مفاسدی در سیستم اقتصادی سرمایه داری است که بدلیل اهمیتش در اقتصاد جامعه ما، بشرح آن می‌پردازیم:

در عطیات بانکی با مفهومی بنام "کردیت" بر می‌خوریم. "کردیت"

قدرت و اعتبار خاصی است که بانک بر اساس میزان و چرخش و داد و ستد پول مشتری به او پرداخت می‌کند. بدین معنی که اگر یک مشتری در طول یک دوره مالی مبلغی را به بانک سپرد و مرتباً آن را با کشیدن چک از بانک خارج کرده و مجدداً در بانک گذاشت و در آخر آن دوره مبلغی نیز بر آن افزوده شد، بانک به این اعتبار که فرد توانسته است در طول آن مدت هزینه زندگیش را تأمین کند و در عین حال سرنه مایه اش را نیز حفظ نماید، و بر اساس حجم پزیرایی که مجموعاً با بانک داد و ستد کرده است، تعداد معاملاتش - مقداری اعتبار و یا کردیت به او

اعطاء می‌کند که خود فرد می‌تواند به میزان آن اعتبار ملاحظه بر مقدار پولی که شخصاً در بانک دارد، چک بکشد و بانک موظف است چکهای بی محل او را تا حد اعتبارش بپذیرد و در ازاء هر مقدار پولی که بیه او اعتبار داده است بهره دریافت نماید *

این امکان جدید که بخودی خود به اتکاء قدرت چرخش پول به فرد تعلق می‌گیرد به او این اجازه را می‌دهد تا بدون آنکه پول نقدی در اختیار داشته باشد، بتواند معاملات بزرگسرا انجام دهد و سود حاصل از آنرا بر ثروتش بیفزاید * و این خود اعتبارات مجددی را برایش فراهم می‌آورد * بی آمد این بیماری اقتصادی که تراکم ثروت در دست يك دایره مبادله گراست چیست؟ و چه انتشاری در این بین زیان می‌بینند؟

سیستم بانکی ادولاً از تمرکز ثروتها شکل می‌گیرد * پول کسارگسر و دایقان کارمند و * * * بر روی هم ماده خام فعالیت بانک را کسه همان سرمایه متمرکز است فراهم می‌آورد * بانک همچون سیستم ربا خوار قدرتمند که در ضمن سیستم عربش و طویل بانکی و حمایت های حقوقی ضامن منافع اوست، این سرمایه متمرکز را بر ما می‌گذارد و به اور متعارف ۷٪ بهره خالص دریافت می‌دارد * مبادله گربه همان صورتی که گذشت از این سرمایه بی آنکه کوچکترین حسابی داشته باشد استفاده کرده و مرتباً بر ثروت خود می‌افزاید *

فرض کنیم وضعیت کارگر که پشولش را نزد بانک می‌گذارد مورد

مطالعه باشد، بانک ۱۲٪ بهره‌ایکه از مبادله‌گر گرفته است
 عملاً سهم کارگر یعنی صاحب اصلی پول بوده است که ۵٪ آنرا بخودش
 بازگردانده است و درحقیقت ۷٪ آنرا خود برداشت کرده است، و
 ضمناً مبادله‌گر این پول را بچربان افکنده فروش‌کنیم حداقل ۵٪ طی
 مبادله سود برده است * پس درجه فارت کارگر توسط بانک و
 مبادله‌گر مجموعاً " $12\% = 5\% - 5\% + 12\%$ " بوده است
 که این مبلغ درحقیقت از پولش مستقیماً کسر نمی‌شود، چه او حتی
 ۵٪ نیز بهره از بانک دریافت داشته است لیکن قدرت خریدش بهمین
 میزان کاهش می‌یابد و بر قدرت خرید بانکدار و مبادله‌گر
 افزوده می‌گردد، درحقیقت پولش "پوک" می‌شود و احساس می‌کند
 که کالاها گران شده چون در مقابل یک مقدار کالا می‌بایست مبلغ
 بیشتری پرداخت کند که البته این وضعیت بهر میزان که تعداد
 مبادله‌گرها و واسطه‌ها در فاصله‌ای که کالا از کارخانه بدست
 او میرسد افزایش یابد تشدید می‌شود *
 از طرف دیگر مبادله‌گر که تنها به اتکاء اعتبار غیرحقیقی که
 بانک از طریق پول مردم در اختیار او گذارده و مدام بر ثروت
 و قدرت چرخش پولش (مبادلات) افزوده گشته و بهمین میزان
 اعتبارش در بانک و هم در بازار افزایش می‌یابد * او تمام تلاشش
 این است که اعتبارش را در بانک بالا برد و درحقیقت کمتر بسرمایه
 گذاری سود حاصل از مبادله اهمیت می‌دهد چه این اعتبارات

بخودی خود بمراتب بیش از سود حاصل میتواند امکان و قدرت اقتصادی در اختیار او قرار دهد و لذا سود حاصل از دور فعالیت مفید اقتصادی خارج شده و بعنوان پشتوانه اعتبارات او بمصارف تشریفاتی و تجملاتی میرسد که این خود اعتبارش را افزایش میدهد *

بدیهی است تاچریکه دارای دهها ویلای لوکس در مناطق مختلف کشور است و هر ماهی از سال را در یکی از آنها میگذراند هنگام انجام يك معامله يك ملیون تومان که در روز دهها نظیر آنرا ممکن است انجام دهد احتیاجی به پول نخواهد داشت چه مشتری اطمینان حاصل خواهد کرد که فردیکه یکی از ویلاهایش ملیونها تومان ارزش دارد چگونه از پرداخت يك ملیون تومان عاجز خواهد ماند و این خود نیز اعتبارکاذبی است که اعتبارات بیشتری را برای او فراهم میآورد *

در این ربط کالاهای تجملی و تکنولوژی تولید آن رشد می کنند و کارگران زیادی در این بخش بکار می ایستند چه کالاهای تشریفاتی بدلیل تقاضای کم و قیمت زیادش سود آور است (نظیر مبل ها، تابلوها و جواهرات گرانبه و ...) *

اشتغال در این بخش موجب می شود که از اشتغال در بخش تولیدات مورد لزوم مردم کاسته شود و در نتیجه عرضه کالاهای ضروری کاهش می یابد و لذا قیمت آن بالا می رود و این در حالی است که

قیمت مزد نیز در این بخشها به تبع مزد در بخش کالا های تجملی نیز مرتبا افزایش می یابد لیکن افزایش مزد به مراتب کمتر از افزایش قیمت کالاهاست در اینجا مردم می گویند که "برکت پول از بین رفته" و این دقیقا همان مفهوم تورم پول است *

در مقابل در طبقات پائین و پائینتر جامعه نوعی نیاز کاذب نسبت به مصرف به تبع طبقات مرفه و سرمایه داران کذائی فراهم می آید که مرتبا سطح توقع در نتیجه مصارفشان افزایش می یابد * از طرف دیگر تورم حاصل از عمل مبادله گران سطح زندگی را بالا می برد و در نتیجه قدرت خرید جامعه کاهش می یابد و این امر مرتبا فشار موجود در جامعه را افزایش می دهد و نهایتاً سیستم را به انهدام می کشاند *

۴- نظام پولی - پول کاغذی : پول تحریری : یکی از مهمترین مشخصات نظامهای مبتنی بر اصالت سرمایه و اعتبار بیش از اندازه پول و انحراف از ضرورتها می است که بر اساس آن پول بوجود آمد * پول صرفا دارای ذونقش است :

الف- معیار مبادله ارزش ب - وسیله انتقال ارزش *

لیکن با جایگزین شدن پول کاغذی بجای پول فلزی که خود به عنوان یک کالا حاوی کار متراکم است و انحصار انتشار آن در دست دولتها و این امکان را در اختیار دولتهای سرمایه داری قرار داده است که از پول نیز بعنوان وسیله ای در اعمال سلطه و فحشنتنا ر

اقتصادی استفاده نمایند و دیگر پول يك معيار صادقي برای مبادله کالاها و همچنین حامل ارزش واقعی کالا نميستزاند بحساب آيند دولت، سرمايه داري بصورت احساس نياز به پول بمنظور ارضاء نيازهاي دباقتي خود و همچنین گسترش بوروکراسی عريض و طویل که بمنظور پنهان کردن بیکاری سیستم بوجود آمده و همچنین ایجاد سیستمهای امنیتی و پلیسی برای حفظ منافع خویش مبادرت به انتشار اسکناس بدون پشتوانه می نماید و این امر ببلای هنگفتی از قدرت خرید مردم را کاسته و بقدرت خرید و در نتیجه سه قدرت استخدا م دولت می افزاید و پی آمد این امر افزایش قیمتها و بروز تور میست که عارضه معمولی نظامهای سرمایه داری است و البته اوج این عمل در نظامهای سرمایه داری بزرگ آنهم در شرائط بحران به چشم می خورد که در نظامهای سرمایه داری وابسته ای همچون ایران تزریق پول ناشی از فروش مواد اولیه خود بکش انتشار بدون پشتوانه را : داراست *

وجود پول تحریری ، که همان اوراق بهادار است نیز از هوارض این نظام و پی آمد سیستم بانکی و معاملات اعتباری است * پول تحریری به سرمایه دار امکان میدهد به پشتوانه اعتبارات بانکی خود وثقینهای قانونی که توسط دولت از وی می شود بهره میزان که خواست ، اوراق بهادار صادر نماید ، این اوراق که همچون پول عادی در معامله رد و بدل میشود ، همچون انتشار اسکناس

بدون پشتوانه ارزش واقعی پول را کم می کند این کاهش ارزش پول به همان میزان قدرت استخدام سرمایه دار را افزایش می دهد و از قدرت خرید جامعه می کاهد و این خود مجدداً بر رشد تورم کمک می کند

ارزیابی کاپیتالیسم

طی مباحث گذشته اصول عامی را به منظور شناخت اقتصاد
"متعادل و پویا" استنباط کرده بودیم که ضامن ملاکی برای
ارزیابی اقتصادهای موجود بدست داده باشیم *
اکنون پس از شناخت اجمالی سرمایه داری بی مناسبت نخواهد
بود آنرا براساس همان ملاکها به محاسبه کشیده و ارزیابی
نمائیم :

۱ - اولین مشخصه ایرا که برای يك اقتصاد متعادل و پویا
ذکر نمودیم عدم اجبار به اعمال ظلم و اجحاف اقتصادی بسه
سیستمهای دیگر است لیکن طی مباحث گذشته دانستیم که
نظامهای سرمایه داری بدلیل حاکمیت روح انحصار بر آنها، که
این امر به بروز نظام طبقاتی و دوگانه در آن منتهی شده است
ناگزیر برای نجات از اینهمه و انفجار به صدور فقر و فشار تورمی خود
به خارج مبادرت می ورزند و بهمان گونه که گذشت این امر بسا
اصل اول و تعادل و پویایی ناسازگار است *

۲- اصل دینگری که ذکر نمودیم، اصل ظلم ناپذیری و واگسینه

بودن در قبال تهاجمات خارج از سیستم بود و در تحلیل منتهای گذشته دیدیم که نظامهای سرمایه داری وابسته، اصولا متکی به اقتصاد یک پایه بوده و در جهت رفع نیاز سیستمهای مسلط عمل می کنند و بهمین دلیل زمینه ای را فراهم می آورد که نظامهای امپریالیستی مسلط، فقر و فشار اقتصادی خود را بر آن وارد سازند لذا نظامهای سرمایه داری مسلط و تحت سلطه هیچ کدام از خصیصه تعادل و پویایی برخوردار نیستند *

۳- اصل سوم پویایی و تعادل اقتصادی عدم رابطه مبتنی

بر ظلم و تعدی اقتصاد مابین اجزاء خود سیستم بود و مادر تحلیل نظام سرمایه داری و عملکرد نهادهای آن همه جا خصلت مصرف-دابقاتی و استخدایم داشته ای توسط طبقه دیگر را ملاحظه نمودیم. دابعا این امر زمینه ساز انفجار اجتماعی و تلاشی نظام خواهد بود *

۴- اصل چهارم تبعیت مصرف جامعه از رشد و تکامل تاریخی و طبیعی تکنولوژی بود * میدانیم که اگر یک سیستم کل تولیدات خود را بی هیچ کم و کاست مصرف نماید از آنجا که سیر رشد جمعیت صعودی است نمی تواند در دراز مدت پاسخ گوی نیازهای جدیدی ناشی از رشد جمعیت خود است باشد * لذا تداوم تاریخی اقتضا می کند مقداری از تولید را به تاریخ آینده به منظور پاسخ گویی به نیازهای آتی نظام اختصاص دهد * و این امر جزا بطریق

تخصیص در صدی از تولید بر شد تکنولوژی و در نتیجه فراهم آوردن
 زمینه اشتغال و امکان تولید و زندگی برای آیندگان میسر نیست و
 لیکن سرمایه داری انحصارگر که حیات خود را در مصرف هر چه
 بیشتر اجتماع میداند عملاً جامعه را بسوی مصرف دائم التزایسد
 تولیدات توری و غیر ضروری خود می کشاند و برای این اساس
 تکنولوژی واقعی جای خود را به تکنولوژی توری و آنهم در خدمت
 طبقات سرمایه دار می دهد و تکنولوژی واقعی که طی آن می بایست
 تداوم تاریخی و زمینه حیات و مصرف آیندگان فراهم آید از بین
 می رود و پس در این صورت مصرف تابع رشد تاریخی و طبیعی
 تکنولوژی نیست بلکه مصرف تابع رشد تکنولوژی مصرفی و هوس گرایانه
 و تحریبی است که این خود سد راه رشد تاریخی تکنولوژی واقعی
 می گردد و این امر خود مجامع سرمایه داری را به دست اندازی به
 ثروت دیگر ملل به منظور سیر کردن شکم آیندگان و پاسخ گویی به
 نیازهای مصرف فوق تکنیک خود می کشاند *

بخش دوم

سیستمهای سوسیالیستی

جنايات سرمايه داران در طول حيات چندين ساله خود بحرانهای عظیمی در حیطه فرهنگ، ملتها و هم در محدوده روا-
بط حقوقی آنها بوجود آورده است. اصيل شمردن سرمايه و تو. هين
به ارزشها و اصالتهای انسانی خود نوعی ماتریالیسم اخلاقی
را در غرب بوجود آورد که پی آمد آن ماتریالیسم فلسفی بسود و
و مارکسیسم شکل رشد یافته و منسجم ماتریالیسم فلسفی غرب است
ماتریالیسم در حقیقت عصیانی بود علیه سلطه و انحصار
سرمايه داری غرب که کارگر را همچون پیچ و مهره کارخانه و به کار
شبانسه روز می گرفت و تا آخرین رمق از نیروی کارش بهره می جست
و با پائینترین سطح مزد او را بکار و می داشت * قانون مفرغ-
دستمزدها * سند زنده نهایت فشار و اجحاف بر طبقات کارگر
این سرزمین است *

مارکسیسم با طرح مسئله ارزش کار و ارزش اضافه اصولا دست

سرمایه دار را از سود کوتاه می کند و سپس با عتوان کردن نفی هر گونه مالکیت خصوصی عصبان خود را بر علیه نظام سلطه و غارت سرمایه داری به اوج می رساند ، لیکن ببینیم مارکسیسم در تئوری و عمل تا چه حد موفق بوده است ؟

ارزش کار و ارزش اضافه : مارکس معتقد بود که تنها کار مولد ارزش است زیرا اشیا طبیعی مادام که کاری بر روی آن صورت نگرفته است و تغییر شکل نیافته ارزش استعمال پیدا نمی کند ، لذا کارگر مولد واقعی ارزش است و قیمت این ارزش بر اساس متوسط مدت زمان کاریکه برای تولید آن لازمست تعیین می شود . لذا سرمایه ، زمین و ابزار تولید خود مستقلا نمیتواند موجد سود و ارزش باشد .
براین اساس در یک پروسه تولید ، ابزار تولید و سرمایه تنها هزینه استهلاک خواهد داشت ، ولسی سرمایه دار در نظامهای سرمایه داری بدلیل داشتن سرمایه در سود سهیم می شود . همچنین سرمایه دار بدلیل حاکمیتش بر سرمایه نیروی کار کارگر نیز که همچون

* فردیناند لاسال (۱۸۶۴ - ۱۸۲۵) قانون مفرغ دست -
مزدها را وضع نمود که طبق آن دستنزد ها می بایست تا حد تا مین
مداخل حوائج اولیه کارگر برای زنده ماندن و پرورش کودکانش
تقلیل یابد .

یک کالا در معرض فروش قرار می گیرد، حاکمیت دارد و با کمترین قیمت ممکن است آنرا در استخدام خود در آورد و صرف نظر از مزدیکه به کارگر می پردازد، تمام منافع حاصل از تولید کالایی را که بدست کارگر انجام گرفته بحیب خود می ریزد و این همان ارزش اضافی است که کارگر آنرا خلق می کند و سرمایه دار آنرا به غارت می برد. بر این اساس برای از بین بردن این غارت می بایست ابزار تولید که خود نیز حاصل کار کارگر است و سرمایه دار از انباشتن ارزشهای اضافی از کار کارگر آنرا فراهم آورده است مجدداً به او بازگرد و بدین وسیله استثمار کارگر توسط سرمایه دار از بین برود، لذا مارکسیسم با اصل اشتراکی اعلام کردن ابزار تولید و نفی هر گونه مالکیت خصوصی و سپردن آن بدولت که نماینده طبقه کارگر است می کوشد تا استثمار را از بین ببرد. • بر این اساس در اقتصاد سوسیالیستی از بازار خبری نیست و قیمت که ناشی از بر خورد عرضه و تقاضا است و مقدار تولید که مکانیسم بازار آنرا مشخص می کند، بکلی دگرگون می شود و جای خود را به برنامه ریزی متمرکز که دولت بر اساس سطح نیازها آنرا مشخص میکند، میدهد. • کارخانه ها و مزارع توسط دولت اداره می شود و مدیران آنها را حزب واحد این کشورها مشخص می کند لیکن ببینیم این استدلال تا چه اندازه با واقعیت سازگار است؟ و اصولاً آیا ارزش تنها به کار، و آنهم کار کارگر در جریان مستقیم تهیه یک کالا و بر اساس متوسط ساعت کار تعلق

می گیرد یا خیر ؟

الف - مارکسیسم بهمان گونه که گذشت، کار را منشاء ارزش می داند و قیمت کالا را نیز بحسب ساعت کار کارگر مشخص می کند . ولی از آنجا که برای يك كالاى معين کارگران مختلف اعم از ماهر و غیر ماهر، سریع و بطی، ساعات مختلفی را صرف ساختن آن می کنند این ابهام پیش می آید که " ساعت کار " يك ملاك قطعی و قابل اطمینان نخواهد بود که البته مارکس برای حل این مشکل " ساعت کار اجتماعاً لازم " یعنی مدت زمان متوسطی که برای يك كالاى معين مصرف می شود ملاك قرار می دهد لیکن مشکل ارزیابی صورت - های مختلف کار، اعم از کار ساده و کار پیچیده، هنوز حل نشده باقی می ماند، مثلاً کار يك مهندس بمراتب پیچیده تر از کار يك کارگر ساده است در حالیکه هر دو کارند، برای تعیین ارزش این دو کار نیز مارکسیسم همچنان ساعت کار را پیشنهاد می کند، در حالیکه پارامترهائی در جریان کار پیچیده دخالت می کند که به هیچ وجه بمحاسبه در نمی آید اگر کار يك دانشمند را بحساب آوریم بخصوص که از نبوغ نیز برخوردار باشد این امر به هیچ وجه با ملاك ساعت کار قابل سنجش نیست چه در این صورت باید تمام ساعتهاى که این فرد به تحصیل، مطالعه، تحقیق، آزمایش و ... گذرانده است به محاسبه در آید، بعلاوه اینکه تمامی ساعات کاری که صرف تهیه و سائل زندگی شرائط تحصیلی، لوازم

آزمایشگاهی او شده است نیز می بایست حساب شده و از همه اینها مهمتر نبوغ ذاتی این فرد است که بنا بر اصول دیالکتیک گریزی از آن نیست * زیرا نبوغ بزعم دیالکتیک شکر فایبی تضاد های تاریخی و بر روز پیچیدگی های خاص اجتماعی در فرد است که اصولاً طرح ساعت کسپار برایش محال می نماید *

براین اساس تعیین ارزش کار یک دانشمند بر حسب ساعت کار بر

مهملی خواهد بود که بهیچ وجه با واقع تطابق نخواهد کرد و

همچنین است ارزش کالایی که بدلیل کمیابی و یا فرارانی نوسان می —

یا بند : و این ارزش ربطی به ساعت کار انجام شده بروی آنها ندارد

برای مثال ارزش یک تبلوی نقاش انقلابی نفیس و منحصر بفرد کسسه

عمدتاً در رابطه با نبوغ نقاشی خالق می شود و با ملاک ساعت کار

انجام شده بر روی آن قابل قیمت گذاری نیست *

ب — اشکال دیگری که بر نظریه ارزش کار مارکس وارد است عدم

توجه به کل پارامتر های اجتماعی است که در تولید یک کالا شرکت

دارند در حالیکه نقش این پارامترها بقدری زیاد است که بدون آنها

تولید میسر نیست و مارکسیسم با پذیرش معیار متوسط ساعت کار لازم

برای تعیین ارزش کالا از آن غافل مانده است *

اصولاً ویژگی عمده کار انسانی در اجتماعی بودن آنست و این

خصیصه و خود امکانات فرارانی در خدمت فرد فرد جامعه قهر ر

می دهد که بدون آن ادامه زندگی عملاً میسر نیست و یک فرد خارج

از امکانات اجتماعی بطور انفرادی حتی قادر بسیر کردن شکم خود نخواهد بود چه رسد به اینکه بخواهد تولید کند و مازاد تولیدش را نیز مبادله نماید. لذا ذات اجتماع در کم کیف تولید شدیداً موثر است، در این صورت احاله ارزش کالا بکار مستقیم کارگر و صرف نظر از امکانات اجتماعی که کارگر را میسر می‌سازد، نوعی تنگ نظری است و اگر واقع بینانه تری بقضیه بگیریم مغالطه‌ای فریبکارانه پیش نخواهد بود.

از کشاورزیکه در دل مزارع به تلاش شبانه روزی مشغول است، تا دانشمندی که در گوشه آزمایشگاه بکند و کاو علمی سرگرم است، از پاسبانیکه در شهر پاسدار نظم است، تا فیلسوفی که در عمق افکار خود با کلیات و مفاهیم فلسفی سروکار دارد، همه و همه در ساختن شرائط مناسب و امکانات لازم برای تولید یک کالا نقش دارند، و لذا ارزش اضافی ادعائی مارکس، حاصل کار فرد کارگر به تنهایی نیست بلکه تمامی اجتماع در تکوین آن بطور مستقیم و غیر مستقیم سهیمند.

ج - ایراد دیگری که بنظریه ارزش کار مارکس وارد است، مسئله نادیده گرفتن ارزشهای تاریخی نهفته در کار در هر برهه از زمان است چه میدانیم در هر مقطع تاریخی، جامعه وارث دستاوردهای تاریخ گذشته خود خواهد بود و جماعتی همین امکان است که تکنولوژی تولید نیز رشد میکند، و بالطبع سرآمد جامعه مدام افزایش می‌یابد، این دستاوردها اعم از ابزار تولید، ثروت مادی،

تجارب علمی و فنی و میراث‌های فرهنگی و اخلاقی و ... است که ^{گردان} تاریخ همچون يك امانت آنرا به ما می سپارد و ما نیز می بایست با کمال آن و آنرا به آیندگان واگذار کنیم تا همچنان تاریخ پر بارتر به پیش رود • لیکن بر اساس طرح مارکس که ارزش اضافی را صرفاً حق کارگرو کار مستقیم متبلور در کالا میداند ، این امر کلاً نادیده گرفته شده و درست مثل آنست که ما مجازیم تمامی امکاناتی را که تاریخ در اختیار ما گذارده است یکجا مصرف کنیم ، بی آنکه حقی برای آیندگان در تولیدات يك مقطع تاریخی وجود داشته باشد •

البته قابل تذکر است که تاریخ بعنوان يك مفهوم مجرد نه ارزشی را بوجود می آورد و نه بکار انسانی نیازمند است • بلکه تجسم عینی آن یعنی حرکت جامعه در طول زمان است که دستاورد • هنای گذشتگانرا به ما می سپارد ، و دستاوردهای ما را برای آیندگان به ارمغان می برد و لذا ما چون چیره خوار تلاش گذشتگانیم می بایست این وام را که مدیون تاریخیم بی هیچ کم و کاستی به آن بپردازیم ، و چون گذشته دیگر دست نیافتنی است ، تاریخ فردا می بایست با دستها و مغزهای ما پر بارتر بحرکت درآید •

پس ارزش اضافه نه حاصل کار کارگر بندهائی و نه حاصل کار کارگر و جامعه بندهائی است بلکه پدران و گذشتگان ما در طول تاریخ در آن سهیمند و لذا تاریخ نیز در ارزش اضافه شریک است و می بایست بخشی از آن تمام و کمال به تاریخ

واگذار شود * *

د. نفی مالکیت های خصوصی و سپردن ثروت و سرآمد جامعه بدست طبقه ای بنام دولت از جمله مسائلی است که در تحلیل سوسیالیسم مارکس از آن نمی توان گذشت *

در این رابطه مسائلی چند مورد دقت است :

۱- مارکسیسم با نفی تمامی مالکیت های خصوصی و سپردن آن به دولت عملاً نظام رقابت اقتصادی را به نظام برنامه ریزی دولتی تبدیل می کند و در این حالت تصمیم گیری های هیئت دولت مشی اقتصادی جامعه را اعم از کم و کیف تولید و مصرف و شکل مدیریت واحد های اقتصادی و میزان مالیاتها و تمامی مسائل همبسته آنها تعیین می کند *

این تصمیم گیری چگونه اعمال می شود ؟

از آنجا که مدیریت سیاسی بر مقدرات سیاسی جامعه حکومت دارد و بخصوص که در مقطعی از زمان و اعمال فشار و دیکتاتوری بر جامعه در جهت حفظ منافع پرولتاریا ! ضروری می نماید بی گمان قدرت اقتصادی آنگاه که با قدرت سیاسی مزوج و ادغام گردید و

* در اینکه چگونه این ارزش را که حق تاریخ است می بایست به او سپرد و در مقدمه اشاره ای داشتیم و در آینده نیز مشروحاً طرح خواهد شد *

نمی تواند خارج از چهارچوب تحلیل ها و اعمال نظرهای خاص سیاسی عمل نماید * بر این اساس عامل اقتصادی بعنوان يك حربه موجه سیاسی خواه ناخواه در دست حزب واحد در جهت استقرار حکومت کارگری! بکار گرفته می شود * در اینجا است که هیچ سلاحی برای مبارزه با فسادهای دولت در دست مردم نخواهد بود * بی جهت نیست که با وجود فشار شدید فقر و اختناق سیاسی در نظام های سوسیالیستی ، احتمال بروز انقلاب و انفجار اجتماعی در این نژادها کاهش یافته است ، چه ، قدرت اقتصادی که بعنوان يك حربه سیاسی می تواند در اختیار مردم باشد و خواست مردم را با قدرت دولت در موازنه و تعادل قرار دهد ، با انضمام قدرت تسلط سیاسی در اختیار دولت است * * *

* قابل توجه است که لنین با ایجاد قحطی مصنوعی در اوکراین شش میلیون نفر را بکام مرگ فرستاد *
نقل از: "نامه بزما میداران شوروی - اسولژنتسین"

** توسل به حربه اقتصادی از طریق بستن منازعه ها ، تعطیل کارخانه ها ، گمرکات ، ادارات و ... در انقلاب اخیر ایران بعنوان يك عامل فلج کننده سیاسی در شکست رژیم پهلوی نقش تعیین کننده داشت * قابل توجه است که اولین واحدها ، نیکه به مبارزه پیوستند و با اعتصابات خود به جنبش سرعت بخشیدند بازارها و موسسات اقتصادی مردمی ، و آخرین واحدها ، کارخانه ها ، ادارات و موسسات دولتی بودند * تازه در همین شرائط نیز اغلب حقوق کارگران و کارمندان اعتصابی ، از طریق بازار و موسسات

۲- بدیهی است که استعداد و نبوغ افراد يك جامعه از جهات گوناگون مختلف است، بر روی منشاء ایسن اختلاف صحبتی نیست و در اینکه آیا تاثیر شرائط گوناگون و تراکم تضادها و شکوفائی آن در افراد مختلف موجب بروز این اختلاف است یا علت دیگری موجود است فعلا بحثی نداریم، بهر حال قدر متیقن آنست که در جامعه استعداد های گوناگونی بعنوان يك واقعیت انکار ناپذیر موجود است یکی استعداد و نبوغ علمی و فنی دارد، و دیگری غیر علمی و بیشتر فکری است، یکی نبوغ هنری فوق العاده دارد، دیگری از هنر و ذوق بهره چندانی ندارد، فردی فوق العاده احساسی و عاطفی است، دیگری کاملا منطقی و خشن، بهر حال اگر بادی دیدی و واقع گرایانه به جامعه بنگریم بنحو آشکاری این اختلاف را خواهیم دید.

البته حسن و قبح این امور و اینکه این اختلافات باید باشد یا خیر مسئله ایست که جای طرحش در اینجا نیست، لیکن شکل عادی يك جامعه بگونه ایست که اینچنین اختلافاتی را در آن مشا-

مستقل تأمین می شد.

بعنوان نمونه در يك ماه ۹۰ میلیون ریال حقوق کارمندان و کارگران اعتصابی صنعت نفت از طریق بازار آتی وجوهات شرعی و از طریق حوزه علمیه پرداخت شد.

هده می کنیم • حال ببینیم مارکسیسم با این واقعیت چگونه مواجه می شود •

آنگاه که سیستم برنامه ریزی از بالا بر اقتصاد یک جامعه حاکم شد ، کلیه الگوهای اقتصادی مبتنی بر انتخاب و آزادی شغل و فعالیت اقتصادی در هم فرو ریخته و " انتصاب از بالا به پائین " جایگزین آن می گردد ، و بطور قطع با توجه به ادغام مدیریت سیاسی و اقتصادی این انتصابها بر اساس مصالح طبقه حاکم و اگر خوشبینانه تر بنگریم بر اساس شناختی که از طریق آزمایش فرد بدست می آورد صورت می گیرد • بدین نحو که افراد جامعه را بر اساس اصول و ضابطه های خاصی آموزش می دهند و سپس بر اساس ملاکهای باصطلاح صلاحیت آنها را آزمایش کرده و در مناصب خاصی می گمارند و آنها می بایست همیشه از چهارچوب مشخصی که از بالا تعیین می شود تبعیت کنند ، این امر مسائل چندی را بوجود می آورد :

۱- چون شناخت انسان نسبی است لذا ملاکهایی که انتصاب بر اساس آنها صورت می گیرد حتی اگر آزاد و خارج از هرگونه چهارچوب دستوری انجام گیرد نمی تواند صلاحیت ، استعداد و لیاقت فرد را آنگونه که هست تشخیص دهد ، لذا اغلب انتصابها مطابق با واقع نیست و بهمین دلیل از استعداد فرد آنگونه که هست استفا ده نمی شود •

۲- چون در جریان انتصاب یک فرد بر یک منصب بقیه افسراد

عملاً از آن محروم شده اند به خصوص که اگر این انتصاب بر اساس ملاکهای سیاسی صورت گیرد منشاء ایجاد توقع، عقده و نارضایتی در افرادی می شود که از آن منصب منع شده اند، زیرا چون امکان دست یافتن به آن مقام در اختیار همه نبوده است این توهم را در آنها ایجاد می کند که مأمور صلاحیت آنها داشته ایم.

۳- با هر نصیبی فرد قبلی خلع می گردد و این امر بخصوص اگر بر اساس ضوابط حزبی و سیاسی انجام شود، خود به بروز نارضایتی در کسانی که از مقام خود خلع شده اند می انجامد.

در چنین شرائطی پیش از آنکه به استعداد های ذاتی و صلاحیت های واقعی فرد بهاء داده شود، میزان عملکرد او در جهت اهداف حزب حاکم ملاک انتصاب واقع می شود. و این امر خود بخود تمامی استعداد ها و نبوغها را به بند کشید مورد جهت منافع حزب بکار می گیرد. لیکن از آنجاکه استعداد ها و خواسته های واقعی انسان را بعنوان یک واقعیت نمی توان برای همیشه سرکوب نمود، این امر خود بخود زمینه نارضایتی را در جامعه فرا هم آورده و اندک اندک کار شکنی و کم کاری و مخالفت با برنامه های تحمیلی دولت از بطن نظام آغاز می شود. در این مقطع دولت سوسیالیستی برای نجات از ورشکستگی کامل به تاکتیکهای چند متوسل می شود.

الف- با رشد و گسترش سیستم تبلیغات حزبی تلاش میکند از

چهره های شاخص ملتب و همچنین عناصر حاکم بر حزب چهره های
 اسطوره ای و مقدس خلق کند که اندک اندک قلب و احساس مردم
 در برابر آنها بنوعی خضوع و سازش کشیده شود و شخصیت انسانی
 آنها منحل در این عناصر گردد ، و بدین ترتیب نارضایتی ها تسکین
 یافته و سیستم از خطر انهدام رهایی یابد * *

ب- همزمان با بکارگرفتن این شیوه در حالیکه کلیه مرزهای
 اقتصادی-سیاسی و بخصوص فرهنگی خود را با جهان خارج بطور
 وحشت انگیزی کاملاً مسدود می نماید ، تبلیغات وسیعی در جهت
 کوبیدن نظامهای اقتصادی دیگر براه می اندازد و این شعارمدم
 همچون پتک به سر و مخز آنها کوبیده می شود برای نجات از گرسنگی
 و رسیدن بجامعه بی طبقه تنها راه ، و راه حزب واحد پرولتاریا
 است * * *

ج- از آنجا که قدرت تبلیغات و تحمیل فرهنگی به تنهایی
 نمی تواند جامعه را از انفجار و انقلاب برهاند خواه ناخواهد رابعد
 از جامعه که استحاله فرهنگی موثر نیفتاده است نارضایتی بروز خواهد

* تبلیغات گسترده روسیها و چینیهها از امثال لنین و استالین
 و مائو و همچنین دیگر جوامع کمونیستی قابل توجه است .
 ** در شوروی تنها استفاده از نوعی رادیویک موج که فقط
 برنامه های رادیو مسکو را پخش می کند مجاز است .

کرد، و این نظامها ناگزیر از بکار گرفتن شیوه های ترور و وحشت و زندان و شکنجه و قتل عام های بی دریغ خواهد بود. سیستمهای پلیس و جاسوسی مخزنی همچون (کا. گ. ب) که تا قلب چهار دیواری خانه ها نفوذ کرده است و همچنین اردوگاههای کار اجباری و بیمارستانهای روانی شوروی را نمی توان خارج از این چهارچوب تجلیل کرد.

۳- با انحلال مالکیت های خصوصی و استخدام مردم در جهت خاص و برنامه های حزبی و با در نظر گرفتن کنیه پارامترهایی که در فوق گذشت عملاً انگیزه تلاش و کار خود جوش در افراد جامعه تضعیف می گردد. اگر این واقعیت را در کنار اصل بی اعتنائی به استعدادها و خواسته های فردی مردم قرار دهیم، عملاً از دو دیدگاه فعالیت اقتصادی را محدود کرده ایم. بروز نارسائی های اقتصادی و افول تولید است کشاورزی و همچنین تکنولوژیک در این کشورها و در این رابطه کاملاً قابل توجه است. این امر تا جایی این نظامها را به خطر انداخته که مالکیت های خصوصی را پس از تجربه سالها سوسیالیسم بعنوان ایجاد انگیزه کار و تلاش اقتصادی تجویز نموده اند * و این حاکی از عملکرد واقعیتهایی است که گذشت.

* در شوروی از ۱۰٪ از زمینها که بصورت خصوصی اداره می شود ۹۰٪ محصول غله کشور تامین می شود.

سوسیالیسم د مکراتییک

این سیستم اقتصادی د تحقیقت نوع متعادل سوسیالیسم مارکس است . به این شرح که برای اجتناب از عوارض دیکتاتوری حزبی و انتصاب و برنامه خشک و تحکم آمیز از بالا به پائین ، مدیریت کارخانه را به کارگران می سپارد و یا کارگران را در مدیریت واحدهای تولیدی شرکت می دهد و با این اعتقاد که دست سرمایه دار بعنوان عامل تمرکز ثروت از میان برداشته شود و احساس مدیریت روح همکاری و تلاش را در کارگر تقویت نماید ، در این مورد نیز مسائل چندی مورد دقت است:

۱- در سیستمهای مدیریت جمعی واحدهای اقتصادی از آن جاکه دخالت تمامی افراد در مسائل عملا محال می نماید ناگزیر از انتخاب یک هیئت مدیره که تصمیمات نهائی و کلی را اتخاذ کند خواهیم بود . این هیئت مدیره چگونه تعیین می شود ؟

طبیعی است که در یک رژیم دکراتییک چون تصمیم گیری جمعی است آنرا می بایست با انتخاب افراد و گذار کرد ، بدین ترتیب که در هر واحد اجتماعی عناصری کاندید می شوند و آراء افراد آنها را انتخاب میکند .

لیکن ببینیم در چه دقت این انتخاب در گزینش افراد لایق و

شایسته تا چه حد است *

روشن است که انتخاب يك فرد توسط جمع بستگی به میزان شناختی دارد که جمع نسبت به او خواهد داشت ، لذا افرادی که موس ریاست داشته و مایلند توسط آنها انتخاب شوند بی گمان به تبلیغات و کار بر روی انگیزه های جمع برای جلب موافقت آنها دست می زنند * طبیعی است در این میان موقتترین عناصر کسانی خواهند بود که بتوانند به زور تبلیغات ، غوغا سازی ، وعده و وعید هنسای ظاهر ، فریب ، دیگران را از میدان خارج کرده خود را افراد لایق کار آزموده و صالح تثبیت نمایند ، از معایب خود چشم پوشی کنند و نقاط قوت خود را هزاران برابر بزرگ جلوه دهند ، با موافق و مخالف برای جلب آراء سازش کنند ، تا جائیکه هر کسی تجلی خواستهای خود را در آنها ببیند ، در این صورت است که شرط موفقیت فرد در انتخابات تحقق می یابد *

لیکن با اندک دقتی روشن منی شود آنچه در انتخابات يك فرد برای اداره يك واحد اقتصادی ، دخالت قاطع دارد ، عمدتاً پارامترهای سیاسی است تا اقتصادی * قدرت رابطه گیری ، تاثیر بر روی انگیزه ها و جلب موافقت افراد ، همگی پارامترهای سیاسی اند و حال آنکه موضوع مورد نظر اداره يك نهاد اقتصادی است ، کم و کیف تولید ، مزد کارگران ، برخورد بنا سایر نهاد های اقتصادی

تعیین قیمت، کاهش هزینه و ... اینها تماماً پارامترهای صد درصد اقتصادیست که می بایست در جریان برخورد آگاهانه با مسائل اقتصادی جامع و بدور از جدجالهای انتخاباتی حاصل شود. لذا به هیچ وجه نمی توان تضمین نمود افرادی که در انتخابات تعیین می شوند، صلاحیت اداره صحیح یک واحد اقتصادی را داشته باشند. آری از نظر سیاسی قطعاً صلاحیت هایی در آنها بوده است و این ربطی به تصمیم گیریهای اقتصادی محض ندارد. از این گذشته آنگاه که عوامل سیاسی اینچنین فردی را سرکار آورد، این فرد به منظور حفظ پایگاههای خود می بایست همچنان پارامترهای سیاسی را در جریان عمل اقتصادی رعایت نماید. بعنوان مثال یک اصل ساده اقتصادی می گوید: مدیریت لایق اقتصاد تلاش میکند که در هر پروسه تولید با حداقل رهنمودن هزینه های تولید درآمد را به حداکثر رساند در حالیکه دستمزد کارگران در بالاترین حد ممکن باشد. حال فردیکه با انتخابات دمکراتیک بر سر کار آمده است در برخورد با این اصل چگونه عمل می کند؟

او برای جلب نظر و حمایت کسانی که به او رای داده اند می بایست ملاحظه کاربها و گذشتههای فراوانی را از قبیل چشم پوشی، از کم کاری، دیر آمدن، ضایع کردن ابزار و مواد خام و ... انجام دهد که به هیچ وجه اقتصادی نبوده و تنها هزینه را افزایش خواهد داد و نیز میزان محصول را از نظر کمی و کیفی تنزل خواهد

علاوه بر آنکه در مسائل اجتماعی گذشت بخاطر منافع شخصی هیچ تحلیلی جز خیانت نمی تواند داشته باشد و بخصوص که در اینجا صحبت از اعمال نظر فردی در سرآمد یک جامعه است و بیگمان تضییع این حق با حیات آن جامعه و تاریخ آن سروکار دارد

۲- از آنجاکه انسان در هر شرائطی در معرض خطا و لغزش قرار می گیرد اشتباهات و همچنین سوء استفاده های هیئت است - مدیره منتخب کارگران در کارخانه ها را چگونه می توان کنترل نمود در حقیقت بکار بردن یکی از دوراه قطعی است :

الف - اختیارات کامل هر کارخانه را کارگران همان واحد بدست هیئت مدیره منتخب خود واگذار کنند و خود بعمل تولید بپردازند که در اینصورت امکان خیانت و سوء استفاده آن هیئت مدیره که بخصوص بضرر غوثا سالاری و تبلیغات انتخاب شده اند کاملاً محتمل و چه بسا حتمی است .

ب - کارگران یک کادر بازرسی برای نظارت بر کار هیئت مدیره انتخاب کنند و توسط این کادر جلوی سوء استفاده های آنها گرفته شود که در اینصورت نیز باز همان مشکل مطرح خواهد بود که آن کادر بازرسی چگونه انتخاب می شود و آیا احتمال انحراف موجود نیست ؟ و این امر آیا همچون یک سیکل بحاکمیت بوروکراسی در نظام تولید منجر نمی شود ؟

از طرف دیگر گفتیم نظارت مستقیم یک کارگران در کار هیئت -

مدیره که ضرورت وجودیش در اینچنین نظامی قطعی است - عملاً میسر نیست و هم بلحاظ عدم تخصص تک تک افراد در کار مدیریت کارخانه ها و هم بدلیل عدم امکان اینچنین نظارت مستقیمی در حین عمل

۲- مسئله دیگری که در این رابطه قابل بحث است اصل تعرض مابین کارگران و سرآمد جامعه است طبیعی است که در اینچنین نظامی مخارج دولت که ضروری نیز می باشد، می بایست از طریق مالیاتهائی که بر درآمد کارخانه ها وضع می شود تأمین گردد، تا طی آن دولت بتواند به تاسیس کارخانه های جدید و عملیات عام - المنفعه، آموزش کادرهای متخصص و ... بپردازد و در حقیقت می بایست سرآمد حاصل از تولید، از طریق مالیاتهای دولتی در خدمت جامعه بکار گرفته شود. لیکن وصل مالیات که قطعاً بر اساس ضوابطی همچون مقدار سرآمد هر کارخانم مشخص می شود نیاز به يك كادر وسیع اداری دارد از این گذشته، هیئت مدیره هر کارخانه که ضمناً منتخب کارگران نیز هست در حقیقت درگیر دو بن بست است، از یکطرف فشار کارگران در بالا بردن سرآمد کارخانه و در حقیقت حصول به سطح مزد بالاتر و از طرف دیگر فشار مامورین دولتی برای وصول بالاترین حد مالیات (زیرا در عین حال که مدیریت هر واحد تولیدی به کارکنان همان واحد واگذار شده دولت نیز به منظور هماهنگ کردن سیاستهای اقتصادی و همچون کنترل تولید و جمع آوری مالیات و ... قطعاً بر مدیریت واحد های تولیدی

نظارت و حاکمیت دارد بخصوص که ایقا* مدیران منتخب هر واحد بستگی به تأیید دولت دارد لذا هیئت مدیره که پیش از هر چیز به منافع خود خواهند اندیشیدید و اینکه بتوانند اداره آن واحد را مستمرا در اختیار داشته باشند در اینصورت بدلیل فشار یکد کارگران برای پرداخت خرج کمتر مالیات بر او وارد می آورند *

مجبور به دفتر سازی، ارائه بیلان تقابلی و غیر واقعی می شود تا مقدار تولید را کمتر از آنچه بوده است نشان دهد و ضمناً با اغفال مأمور مالیاتی دولت و پرداخت رشوه به او گزارش های غیر صحیح ارائه دهد •

لذا این امر نهایتاً به تخصیص سرآمد کارخانه به کارگران می انجامد که این خود نتیجه ای جز مصرف زدگی و و بروز اخلاق سرمایه داری در کارگر که سرآمد جامعه را بی هیچ ملاحظه ای مصرف می کند، نخواهد داشت • لیکن چون دولت برای انجام کلیه فعالیت های که گذشت نیاز به پول و امکان خواهد داشت و بضرب بازرس و مأمور مالیاتی نتوانست آنها فراهم آورد، متوسل به حربه عادی سلطه سیاسی یعنی قدرت نظامی خواهد شد و

* از یکطرف مالیات بیشتر، درآمد کارگران را کاهش میدهد از طرف دیگر هیئت مدیره می بایست برای جلب حمایت کارگران نظر آنان را در گریز از زیر بار پرداخت مالیات بر آورده سازد •

سوسیالیسم دمکراتیک نهایتاً و ضرورتاً به سوسیالیسم دیکتاتوری خواهد انجامید و شوراهای دمکراتیک کارگری ملغی خواهد شد و دولت بضرب زندان و کشتار کنترل واحدهای تولیدی را در دست خواهد گرفت و درست بهمین دلیل است که اینچنین نظامی در هیچ جای دنیا بعمل نیامده است •

ارزیابی سوسیالیسم

بكم ملاكها و ضوابطی که برای تعادل و پویایی اقتصادی برشمرديم به تحلیل کلی و ارزیابی این نظام خواهیم پرداخت •

۱- اصل عدم اجبار به اعمال ظلم و فشار اقتصادی —

سیستم‌های دیگر: در برخورد سطحی و ابتدائی با این نظام ممکن است این ابهام پیش‌آید که سوسیالیسم دمکراتیک با آن شعارهای انسان دوستانه و آزادخواهانه اش از تحمیل سیاسی و اعمال زور بر جوامع دیگر پرهیز دارد • لیکن بدلیل وجود نظام وحشتناک طبقاتی (برخلاف نظام‌های سرمایه داری که قدرت سیاسی و اقتصادی تا اندازه‌ای در بین افراد جامعه سرشکن می شود در اینجا هر دو قدرت در هم ادغام می گردد و به طبقه‌ای خاص و برگزیده تعلق می گیرد) و همچنین تضعیف انگیزه کار و تلاش اقتصادی در رابطه بانفی هرگونه مالکیت خصوصی و هم وجود نارضایتی های عمیق اجتماعی سیستم ناصحیح انتصاب در واگذاری مناصب اجتماعی به

به افراد، خواه ناخواه سرآمد ملی کاهش می یابد و فقر اندک اندک دامگیر نظام می شود، لذا نظام برای نجات از این بن بست سیستم ناگزیر به صدور فقر خود و دست اندازی به ثروت ملل دیگر خواهد بود و این امر نهایتاً به انهدام سیستمی انجامد * *
 ۲- اصل ظلم ناپذیری و واکنش بودن در قبال تهاجم اقتصادی سیستمهای دیگر:

از آنجا که ظلم و فقر موجود در نظامهای مسلط سوسیالیستی می بایست بمنظور پیشگیری موقت از انهدام آن و بخارج صادر شود، جای پای سوسیال امپریالیستها نیز بدنبال منابعی برای غارت آن و بازارهایی برای صدور فقر خود در اقصی نقاط جهان کاملاً مشهود است لیکن حربه این سلطه و غارت بر خلاف امپریالیستهای غربی در ابتدا عمدتاً سیاسی است از طریق تغییر محور انگیزه سیاسی

* تمایل چین به دستیابی بازار جهانی در این رابطه جالب توجه است و حاکی از واقعیت است که چین در نظر دارد با تکیه به بازار جهانی اندکی از فقر مهلك درون نظام خود بخارج صادر نماید و هرگونه تحلیل دیگری در این رابطه انحراف از واقعیت است * همچنین حملات توجیه ناپذیر اتحاد شوروی به کشورهای اروپای شرقی و تحمیل جنگهای خانمان برانداز آفریقا و آسیای شرقی آمریکای لاتین و خاورمیانه * * * همگی ناشی از تضاد منافع امپریالیست ها و سوسیال امپریالیستهاست * * *

صورت می گیرد، و اما از آنجا که آنها بلحاظ مصالح استراتژیک و اقتصادی طحمة خود را در مناطق نفوذ امپریالیستها می یابند، و این کشورها بدلیل انهدام نظام اقتصادی شان در رابطه با غارت امپریا - لیستها ضرورتا به وابستگی به سوسیال امپریالیستها تن می دهند و همین زمینه موجب می شود که وابستگی همچنان ادامه یابد و مدام نیز بدلیل مسائل خاص سیستم سوسیالیستی این وابستگی تشدید شود که البته بدلیل سانسور حاکم بر روابط این بخش از جهان اخبارش بدرستی منتشر نمی شود * *

در اینجا ممکن است سرمایه گذارهای امپریالیستها در کشورهای جهان سوم شدت ظلم و غارت سوسیال امپریالیستها را تحت شعاع قرار دهد لیکن آنگاه که در یابیم سوسیال امپریالیستها بدلیسل ضعف و کمبود سرمایه و آنهم بخاطر کاهش سرمایه ملی در رابطه با ضعف سیستم اقتصادی نمی توانند از این کانال به غارت ملیسل مستضعف جهان دست یابند لذا عمده فشار خود را از طریق مبادلات اقتصادی و غارت مواد خام بر اساس فورمول (پ - ک) در آن کشورها اعمال می نماید این ابهام بر طرف می گردد * *

* * * " من تناقضات موجود در کمونیستی را نتوانسته ام حل کنم * من وقتیکه بعنوان نماینده کوبا با رهبران شوروی مذاکره می کردم دیدم که آنها می خواهند مواد خام ما را به همان قیمتی خریداری کنند که دنیا ی سرمایه داری و استعماری می خرد * * * من هرگز نمی توانستم این را از یک دولت سوسیالیست بپذیرم و بسا

۳ - اصل عدم رابطه مبتنی بر ظلم مابین اجزاء سیستم و وجود تعادل در درون نظام همچنانکه مشروحا گذشت ، بدلیل طبقاتی بودن ساخت اجتماعی در این سیستمها و عدم آزادی فعالیت‌های

و یا آنها به مذاکره نشستیم و وقتی پرسیدم شما چه فرقی با استعمار گران دارید که همین قیمت‌ها را برای ما دیکته می‌کردند ، گفتند : "ما کاملاً نظریه شما را می‌فهمیم ، می‌دانیم که مواد خام محصول رنج و عرق و خون ملت‌های عقب افتاده است ولی ما چاره‌ای جز این نداریم ما مجبوریم آنها را در بازار پر رقابت دنیا بفروشیم" و من گفتم : "شما با وسائل تولیدی ماشینی که دارید و مزد زیادی بابت محصولات خود نمی‌پردازید و یا اینکه این محصولات به برای کسی برای شما تمام شده است ، چرا آنها را به همان قیمت به اصطلاح جهانی به ما می‌فروشید ؟ آیا معنی این امر آن نیست که ما در هر حال باید سرکوب شویم ؟"

(از مذاکرات چه گوار با عبدالناصر ، کتاب "عبدالناصر

و العالم" هیکل ، چاپ بیروت ، صفحه ۴۶۷-۴۶۸

بنقل از مقدمه : اصول فلسفه و رئالیسم)

****** جالب توجه است که شوروی تنها ۱۳٪ سرمایه جهانی را در اختیار دارد درحالیکه آمریکا از ۶۰٪ ثروت برخوردار است همچنین قرارداد اخیر چین و آمریکا در جهت سرمایه‌گذاری آمریکاییها در چین باندازه چهل و هشت درصد سرمایه ملی و ناشی از ضعف درآمد ملی و در نتیجه رکورد اقتصادی چین است .
در چنین حالتی چین ناچار است از طریق بازار مبادلات اقتصادی فقر خود را خارج نماید .

اقتصادی در رابطه با اعمال نفوذ سیاسی طبقه حاکمه و این نظامها از ثبات و تعادل لازم برخوردار نیستند. لذا بمنظور جلوگیری از انهدام قطعی در آنجا بهمانگونه که گذشت از شیوه تحمیق عمومی از طریق تبلیغ حزب حاکم و برخی از شخصیت‌های بارز نظام و انحلال شخصیت جامعه در شخصیت آنها و هم توسل به دیکتاتوری و قوه قهریه استفاده می‌شود و که این هر دو با طبیعت جامعه سازگار نخواهد بود. زیرا می‌دانیم آنچه که موجب بقا جامعه است و اصولاً قوامش بر آن استوار است رفع هر چه بیشتر نیازهای فردی در یک سیستم اجتماعی، و از آنجا که سیستم انتصاب مرتباً در جهت استخدام کل جامعه توسط یک فرد یا طبقه خاص سیر می‌کند و قطعاً با هر گام که در این جهت پیش می‌رود دهها گام از فلسفه وجودی خود بدور می‌افتد. این تضاد ضرورتاً به انهدام روابط حاکم غیر طبیعی و استقرار روابط اجتماعی جدیدی که تناسب با اصل فلسفه جامعه داشته باشد می‌انجامد چه جامعه بوجود نیامده که در استخدام یک فرد یا طبقه خاص درآید.

۴- تابعیت مصرف از رشد تاریخی تکنیک:

در سوسیالیسم نیز همچون سرمایه داری انحصارگر، بدلیسل وجود مصرف طبقاتی و تکنولوژی طبقاتی مصرف از تکنیک تاریخی و طبیعی پیش می‌افتد و نوعی تکنولوژی تورمی و غیر واقعی را تحمیل می‌نماید و زیرا بمنظور تثبیت تسلط بیچون و چرای حزب برزندگی

مرتب بود چه عظیمی هم در جهت استعمال فرهنگ و هم در ایجاد رعب و تسلط سیاسی از طریق بمبسط و گسترش سیستم‌های سرکوب مصرف می‌شود، و اگر قدرت مصرف با برابر طبقات حاکمه و تشکرات را که گاه تا دهها برابر قدرت مصرف یک کارگر ساده می‌رسد، به آن بیفزاییم، این خرج سهم عظیمی از درآمد جامعه را مدام در شعاع وسیعتری بخود اختصاص می‌دهد. علاوه بر آنکه تکنولوژی و علوم موجود نیز بهمان صورت که در سرمایه داری، در خدمت تست تحریک و تخریب بیشتر بر مصرف بود در این نظامها در جهت مسخ اندیشه اخلاق و فرهنگ آنها در جهت تکمیل نسبت به دستور العمل‌های حزبی و نظامی پایه‌های قدرت رهبران سیاسی و بکار می‌رود. " از طرف دیگر حرکت صعودی رشد جمعیت نیاز به اشتغال و ایجاد زمینه کار را افزایش می‌دهد در حالیکه سیاست غلبه اقتصادی از طریق سرکوبی انگیزه طبیعی تلاش اقتصادی مرتباً سطح تولید ملی را کاهش می‌دهد و این تضاد روز بروز گسترده تر می‌شود تا جائیکه نیاز به دست اندازی به ثروت و امکان خارج از سیستم جبراً مهیا می‌گردد و لذا سیستم تا حدیکه بتواند این ضعفها را خارج جبران کند توانسته است اندکی از فشار درونی خود را ازتیا م بخشد که این امر بهر حال از نوزدهم و بیستم بهانهدام سیستم انجامد و با اصل " تعادل و پویایی " سازگار نیست.

سیستم جبر تعادلی

مقدمه : پس از آنکه شکل مدیریت اقتصادی ، اعم از مدیریت ثروت و سرمایه مد جامعه را در سیستم‌های اقتصادی فوق با توجه به نکات ضعف هر کدام ملاحظه نمودیم به تحلیل سیستم دیگری می - پردازیم که طی آن اداره سرآمد بدست لایقترین فرد یا افرادی قرار گیرد که بتواند مدیریت آنرا بعهده گیرد و بهترین صورت به انجام رساند .

لیکن این فرد لایق چگونه انتخاب می شود ؟
با تکیه به مطالبی که در مباحث قبل گذشت ، مختصراً بتحلیل اشکل مختلف اداره سرآمد می پردازیم و سپس بحث را ادامه میدهیم
سرمآمد و ثروت جامعه را میتوان به چندین صورت اداره نمود :
۱- کارگران و مولدین ثروت و سرمایه خود بالمباشره اداره آنرا به عهده گیرند ، که تحقق این امر محال می نماید زیرا اگر قرار باشد تمام افراد جامعه خود بخواهند مدیریت سرمایه خود را

بدست گیرند هیچ تمرکزی در ثروت بوجود نخواهد آمد و امر تولید - اجتماعی محال خواهد شد .

۱- کارگران ، هیئت مدیره انتخاب نمایند ؛ یعنی مدیریت ، انتصابی باشد لیکن این انتصاب از طرف کارگران صورت گیرد ، که اشکالات این حالت را در مبحث انتصاب مفصلاً نوشتیم ، بخصوص فردی را که مردم انتخاب می کنند مطلقاً و در تمام ابعاد او را نمی شناسند و او می تواند با توسل به حیله ، فریب ، و تبلیغات آنها را بفریبد و مدیریت سرآمد را به دست گیرد .

۲- دولت مالیاتها را بدست گیرد و خود برای کارخانه و پیا واحد تولیدی سرپرست انتخاب نماید که اشکالات این وضعیت را قبلاً در باب انتصاب گفته ایم ، از بین رفتن انگیزه تولید و کاردر افراد ، عقده دار شدن جامعه ، تحمیل هزینه سنگین پرسنل برای کنترل کارخانه ها و موسسات اقتصادی و ... از زمره این عوامل اند .

۳- سرمایه دار بصرف داشتن سرمایه فراوان و با اتکاء به قدرت انحصار بر ثروتها دست اندازد و کنترل آنها را به دست گیرد ، که اشکال این نحو از مدیریت ثروت و سرآمد را در بخش انحصار ، مفصلاً گفته ایم . قرار گرفتن ثروت مردمی که فقط کار می کنند و از دسترنج خود بهره کافی ندارند بدست طبقه خاصی که هیچ هنری ندارند و فقط می خورند بی آنکه کاری انجام دهند .

اشتغال غیر واقعی، مصرف زدگی، عقد ه دار شدن جامعه ...
از جمله عوارض آند *

۵- سرآمدیکه با ثفل در جامعه موجود است و تو سط

جامعه بوجود آمده است بدست نابختترین فردی بسپاریم که در عمل
لیقت و صلاحیت اش برای این کار آزموده شده است، و استعداد
ذاتی در امر مدیریت، آگاهی و تجارب لازم و قدرت جمع بندی
اطلاعات، در زمینه مدیریت و همچنین قدرت انطباقش با شرائط
و موضوعات مختلف، ساده ترین امتیازهایی است که فرد مدیر
می باید داشته باشد و این امر در جربان عمل فعال اجتماعی
در شرائط آزاد شناخته می شود و بخصوص که شرائطی را فراهم
آوریم تا از انحرافات و کج رویهای آن بی آنکه مستقیماً نیازی به
دخالت داشته باشد توسط خود سیستم، اتوماتیک وار جلوگیری
شود، این امر تنها در شرائط جبر تعادلی و آنهم با شکلی کسه
خواهیم گفت میسر است *

سرآمد جامعه از آن کیست ؟

قبل از طرح تئوری جبر تعادلی با آنکه ضرورت سپردن سرآمد
به نابخترین فردیکه صلاحیت اداره آنرا دارد طی مباحث قبیل
گذشت، بی مناسبت نیست بمنظور تحکیم هر چه بیشتر این اصل
ببینیم آیا اصولاً سرآمد از آن کیست ؟ در حقیقت تولید کننده واقعی

ارزش کیست؟ سرمایه دار؟ کارگر؟ جامعه؟ و سپس نتیجه گیری می کنیم که مدیریت سرمایه باید بدست کسی باشد که سرمایه از آن اوست. در این صورت اگر ثابت شد که کارگر تنها مولد ارزش نیست، دیگر جای برای سپردن سرمایه به او باقی نمی ماند و قطعاً سرمایه جامعه بدست کسانی سپرده می شود که صلاحیت اداره آن را دارند.

هرگاه سرمایه راناشی از انضمام کار کارگر + امکانات طبیعی و اجتماعی، بدانیم حالت های مختلفی قابل بحث است چه کار انسان بعلاوه امکان سدر هر شرایطی از امکان و بهره میزان از آن دارای نتیجه و بهره وری خاص است. مثلاً کار انسان منهای هر نوع امکان دارای هیچگونه نتیجه ای نیست، کار انسان بعلاوه امکان طبیعی دارای حد نازلی از نتیجه و بهره وری است، کار انسان به اضافه امکان اجتماعی اعم از امکانات اجتماعی و سطح تکنولوژی جایزه بالاترین حد از نتیجه و بهره وری است که عمدتاً بستگی به سطح تکنولوژی ابزار تولید و ارتباطات اجتماعی دارد. پس سرمایه حاصل در این شرایط نتیجه "کار انسان + نیرو و امکان طبیعی + امکان اجتماعی" است، و امکان اجتماعی مهمترین عاملی است که میزان سرمایه را بشدت تحت تاثیر قرار می دهد و امکان اجتماعی تکنولوژیک چیز جز حاصل تلاش و اندیشه کل بشریت در طول تاریخ و مشخص ترین چهره های آن نوابینو اندیشمندان بودند که از ثمره فکر آنان تکنولوژی

ارتباطات اجتماعی شکل یافته و به صورت امروزی درآمد • پس سرآمد بفرود خاص بنام کارگر بصرف اینکه بخشی از نیروی انسانی جهت تولید را تشکیل می دهد یا سرمایه دار بدلیل صاحب سرمایه بودن تعلق نمی گیرد ، بلکه سرآمد حاصل تلاش کل انسانهاست و لذا باید در اختیار کل جامعه باشد • حال این مسئله مطرح است که جامعه اداره این سرآمد را بدست چه کسی می سپارد :

به دولت ؟ خیر ، همچنانکه در طی مباحث گذشته در قسمت انتصاب اشکالاتش گذشت • " فرد نابخ " ؛ که نبوغ اداره آنرا در طول عمل بدست آورده و بالفعل دارای صلاحیت است ؟ قطعاً آری ، حال چگونه و طی چه مراحل می بایست بطور طبیعی بی آنکه به انتصاب و انتصاب متوسل شویم سرآمد را بدست این قشر بسپاریم :

جبر تعادلی و چگونگی تحقق آن — طرح کلی :

انسان برای حل نیازهای مادیش ناگزیر به حرکت است حال اگر سیستمی بتواند این حرکت را جهت دهد و از اصطکاک منافع و بسروز اجحاف و ستم اقتصادی جلوگیری کند تداوم خویش را تضمین کرده است حال منظورمان از جبر تعادلی شرائطی است که طی آن تمامی استعدادها در جامعه شکوفا شده و تلاش انسانها بی آنکه یکدیگر را خنثی کنند و یا حاصل کار هم را به غارت برند بدحو طبیعی

در تعادل قرار می گیرند و لذا اهمیتاً سرآمد جامعه افزایش می یابد و امور اقتصادی اعم از تولید، توزیع، تکنولوژی در هر مقطع به دست نابختربین افراد جامعه اداره شود. این وضعیت در چند مرحله تحقق می یابد.

۱- پاکسازی - طی این مرحله تحولات خاصی صورت می گیرد که از این قرار است:

الف - کلیه عوامل از بین برنده ارزش اعم از ربا، انحصار، اعتبار کاذب، احتکار، اسراف و اتلاف ثروت بتدریج از بین می رود. در نتیجه سرمایه فراوانی که بدلیل این روابط غلط به بند کشیده شده بود آزاد می گردد.

ب - بدلیل ممنوعیت صدور پول به خارج و بستن کلیه راههای راکد ماندن و ضایع شدن پول سرمایه بدست آمده مجبور به شرکت در امور تولیدی و سرمایه گذاریهای مشروع ضروری می گردد.

ج - در نتیجه سرمایه گذاری در امور تولیدی سطح اشتغال بالا می آید و نیاز به کار در جامعه افزایش می یابد و در نتیجه افزایش تقاضای کار قیمت آن (کار) که همان دستمزد کارگر است بالا می رود.

۲- زمینه سازی :

الف - پس از آنکه بدلیل بالا رفتن تقاضا برای کار قیمت دستمزد کارگر افزایش یافت، صاحبان صنعت برای فرار از هزینه زیاد

دستمزد تلاش می کنند که تولیداتشان را هرچه بیشتر خود کسار کنند و لذا تقاضا برای تکنولوژی مدرن و خودکار افزایش می یابد.

ب- بدلیل افزایش تقاضای تکنولوژی و بالا رفتن قیمت و ارزش آن و فکرها و دستها در این زمینه بکار می افتد و نیز سرمایه گذاشتن در این منظمی در این صورت می گیرد و همان سرمایه هائی که زمانی در صنایع تجملی و مصرفی بکار می رفت.

ج- سرمایه گذاری در زمینه صنعت مدرن، اشتغال را در این واحدها افزایش می دهد و در نتیجه مجدداً نیاز به کارگر زیاد می شود و لذا ارزش کار بالا رفته و دستمزد کارگران گرانتر می شود که طی آن سرآمد کارگر بدلیل مزد فراوانش افزایش می یابد و از طرفی چون با برداشته شدن انحصار رقابت آزاد می باشد، لذا مدیر مجبور می شود که به ارزانترین قیمت کالای خود را در بازار بفروشد تا در رقابت شکست نخورد و در نتیجه برای ارزان کردن محصول نیاز به تکنولوژی خودکار در این مقطع قطعی است و در این مرحله کارگران می توانند خود و شرکتهای زراعی یا توزیعی تشکیل دهند و با پائین نگاه داشتن قیمت اجناس با توزیع کنندگان خصوصاً که سعی در بالا نگاه داشتن قیمت دارند مبارزه کنند و این خود عامل کنترلی است که جلوی اجحاف توزیع کنندگان را در جامعه می گیرد و بحسب عبارت دیگر نیرو و منافع کارگر و سرمایه دار در موازنه و تعادل قرار می گیرد.

نتایج :

۱ - رقابت آزاد روح حاکم بر عمل اقتصادی در این سیستم است .

۲ - تنها واحدهایی می توانند به حیات خود ادامه دهند که بتوانند مفیدترین و مرغوبترین محصول را با کمترین هزینه ارائه دهند

۳ - مدیران اقتصادی (در توزیع و تولید) برای آنکه بتوانند در جریان رقابت دوام آورند باید حتی الامکان سطح هزینه خود را پایین بیاورند که بتوانند با ارزانترین قیمت کالا یا خدمات را ارائه دهند ، لذا همیشه قیمتها در سطح نازل باقی می ماند و اسراف و تبذیرهای متعارف در زندگی سرمایه داران جبرا از بین می رود و طبعا مدیریت سرآمد بدست مدیرانی قرار می گیرد که بتوانند با شایستگی کامل مرغوبترین کالا را با ارزانترین قیمت ارائه دهند ، در غیر اینصورت سقوط سرنوشت حتمیشان خواهد بود ، و مدیریت لایقتر جایگزین آنها خواهد شد .

۴ - بمجرد اینکه قیمت کالای یا خدمتی افزایش یافت ، سرمایه های را در جهت سرمایه گذاری در همان بخش جلب می کند و این خود در نهایت آنگاه که سطح عرضه سرمایه در آن بخش به حد اشباع رسید قیمت آن کالاها یا خدمات کاهش یافته و بدین ترتیب همیشه قیمت در سطح بسیار نازلی باقی می ماند .

۵ - شرکت های کارگری همچون سوپاپ اطمینانی است که جلو

اجحاف سرمایه داران را می گیرد و چون فعالیت آنها انتفاعی نیست می تواند حتی با پائینترین قیمتی که شرکتهای خصوصی ارائه می دهد ، رقابت کند . لیکن در جریان رقابت اقتصادی اگر مدیریت لایقی آنها را اداره نکند ورشکست می کند و سرمایه آنها بمدیریت لایق انتقال می یابد .

چون سیستم جبراً جلوی هزینه های غیر ضرور را می گیرد ، عملاً مصارف طبقاتی از بین می رود و همیشه سطح زندگی عموم مردم بدنبال سطح رشد تکنولوژی و افزایش سرآمد جامعه بالا می رود .

چگونگی تحقق جبر تعادلی در وضعیت امروز ایران :

عده ترین مشکلاتی که برای حرکت شتاب آمیز در جهت رشد و توسعه اقتصادی مطرح است عبارت است از :

۱- سرمایه ، ۲- کار ، ۳- تکنولوژی و تجارب فنی

و بدلیل نظامات فاسد حاکم بر جامعه ما در عین حال که عامل سرمایه و کار به اندازه کافی موجود بوده است ، لیکن منافع امپریالیستها اقتضاء می کرده که از این عوامل نه تنها در جهت منافع ملت استفاده نشود که هرکدام در حد خود در جهت استثمار هر چه بیشتر مردم عمل کند ، لذا آنچه که برای شروع توسعه رشد اقتصادی در مرحله کنونی ضروری بنظر می رسد ، تامین این عوامل از طریق آزاد کردن و بعمل و حرکت واداشتن آنها در جهت منافع ملی است .

۱- پاکسسازی : پاک کردن نظام اقتصادی از عوارض شوم

نظام اسارت بار سرمایه داری وابسته ، خود بخود امکانات فراوانی را در جهت تامین سرمایه و نیروی کار در اختیار ما قرار می دهد که

که از طریق توسل به شیوه های چند تحقق می یابد .

الف - نفی کلیه قوانینی که بنحوی از اعتبارات کاذب غیرحقیقی

حمایت کند ، و بطور مشخص الغاء تدریجی قوانینی که از اوراق -

بهادار حمایت کرده و ارزش آنها را تضمین می نماید .

درمباحث قبل مشروحا در مورد سیستم بانکی و نقش اوراق بهادار در

کاستن قدرت خرید مردم و تمرکز ثروت در دست طبقه انحصارگر

سخن گفتیم ، لذا روشن است که بانفی این عملیات معاملات نسبه

که تقریبا کل معاملات بازارهای ما را تشکیل می دهد جای خود را به

معاملات نقد می دهد و در حقیقت پول ارزش واقعی و نقش اصلی خود

را باز می یابد .

راه عملی برای از بین بردن این ارزشهای کاذب اینست که ،

دولت تدریجا از ضمانت بانکی چک و بقیه اوراق بهادار بکاهد ، تا

آنجا که این اوراق دیگر هیچ اعتبار قانونی نداشته باشد و ارزشی

همسان با ارزش کاغذ عادی پیدا کند ، تا جائیکه اعتبار بازار بر

روی نسبه نچرخیده ، بلکه معاملات نقدی جایگزین نسبه شود .

پس از آنکه کل اعتبارات بانکی که زائیده نظام بانکی است ، از

قبیل کردیت و اعتبارات بانکی از بین رفت ، منضعات و لوازم آن

همچون زندگیهای اشرافی و تجملی و لوکس که مبنای است برای استحکام هرچه بیشتر نظام بانکی نیز از بین می رود و سرمایه داران به سرعت اموال خود را به نقدینه تبدیل می کنند تا بتوانند در بازار همچنان دوام آورند • این سرمایه های نقد شده آماده سرمایه — گذاری در زمینه های لازم می شوند • همچنین دستهایی که به تولید این کالاها و ثروتهای تجملی مشغول بود ، از این پس آزاد می شود و آماده پرداختن به امور تولیدی و ضروری می شود •

ب — تغییر نظام پولی :

پول کاغذی بشکل رایج امروزیش نه تنها از اهداف و چهار چوب اصلی خود انحراف یافته ، بلکه بعنوان عاملی در جهت استثمار هر چه بیشتر ملت در اختیار نظامهای سرمایه سالاری قرار گرفته است •

نقش پول تنها دو چیز است :

۱ — معیار مبادله ارزش ۲ — وسیله حمل و انتقال واقعی ارزش

لیکن پول کاغذی در اشکال متداول امروز این امکان را به دولتهای جائز داده است که بهر میزان که مصارف طبقاتی و ضد مردمیشان اقتضاء کند پول چاپ کنند ، چاپ پول قدرت خرید دولت را افزایش می دهد در حالیکه درست بهمین مقدار از قدرت خرید جامعه می — کاهد ، زیرا آنگاه که به مقدار پول در جریان افزوده شد ، ارزش

طبق قانون عرضه و تقاضا کمی شود، کم شدن ارزش پول بمعنای زیاد شدن قیمت کالاها و در نتیجه کاهش یافتن قدرت خرید مردم است. در نظامهای قبلی ایران، نوسانات ارزش پول عمدتاً ناشی از همین امر بوده است و این قدرت خریدیکه از مردم به دولت انتقال یافته، صرف اداره سازه‌های عریض و طویل امنیتی، انتظامی و نظامی شده است، همچنین هزینه عیاشیها و ولخرجیای هیئت-حاکمه از همین طریق بر مردم تحمیل شده است، بی آنکه خود مردم از آن اطلاعی داشته باشند.

برای آنکه پول نقش اصلی خود را بازیابد و امکان استثمار و دزدی از این طریق توسط دولتها از بین برود، میبایست ارزش واقعی پشتوانه پول قرار گیرد. برای رسیدن به این منظور دولت باید پول کاغذی بدون پشتوانه فعلی را از جریان خارج سازد و بجای آن کالایی که بر روی آن کار صورت گرفته و دارای ارزش واقعی است بعنوان پول رایج در جامعه جریان یابد.

طلا و نقره دوفلزی است که حاوی ارزش است. و ضمناً می تواند معیاری برای مبادله کالاها واقع شود و قیمت آن همچون کالای دیگر در اصطکاک با کالای موجود در بازار مشخص می شود. و دولت و یا هیچ قدرت دیگری نمی تواند بمیل خود ارزش آنرا تغییر دهد. راه عملی برای تبدیل پول کاغذی به پول مسکوک طلا و نقره این است که دولت اعلام کند در ظرف چند ماه پول موجود اعتبار خود

را از دست خواهد داد • آنگاه مردم را دعوت کند که به بانکها رجوع کنند و پولهای خود را به مسکوکات طلا و نقره مبدل کنند ارزش این مسکوکات بر اساس وزن طلا و نقره ای که حاوی آنست مشخص می شود و به اندازه پولهای کاغذی همسانش دارای قدرت خرید است •

ج نفعی ربا :

همچنانکه گذشت علاوه بر آنکه ربا خود نوعی انحصار در پول است ، عامل مهم ظهور انحصار در بخشهای دیگر اقتصادی نیز هست • لذا با نفعی آن میزان قابل توجهی سرمایه آزاد شده و مسیر واقعی خود را در جهت سرمایه گذاری تولیدی می یابد با توجه به پیوستگی عمیق اقتصاد جامعه ما با ربا راه عملی برای نفعی آن کاهش تدریجی نرخ ربا است ، بدین نحو که اگر فردی در موعد مقرر بدهی خود را به بانک یا رباخوار نپرداخت و رباخوار برای وصول پولش به دستگاہهای اجرائی رجوع کرد ، اگر مثلاً نرخ بهره را ۳۰٪ قرار داده بود ، دولت ۲۰٪ و سپس ۱۰٪ و ۰۰۰ و سپس بی هیچ بهره ای و فقط اصل پول را از وام گیرنده وصول کند و به رباخوار بپردازد • این تدریج که ممکن است در طول چند سال صورت گیرد به دلیل پیوستگی عمیقی است که اقتصاد امروز کشور ما با ربا و معاملات نسبه مبتنی بر اعتبارات ربوی بانکی دارد و الغاء دفعی نرخ ربا قطعاً سیستم اقتصادی کشور را بهم

خواهد ریخت، زیرا در حدود ۹۰٪ از اقتصاد ما بر ربا استوار

است •

د- نفی اعتباراتی که بهر صورت تولید را محدود می کند :

که این امر از طریق لغو امتیازهای دولتی و انحصار کالاها و خدمات، لغو پروانه کسب، سرقتی و... صورت می پذیرد و در طی آن هر کس امکان می یابد که در زمینه های مختلف استعداد خود را بی هیچ مانعی بکار گیرد، و سرمایه گذاری نماید تا يك کالا یا شغل خاص از انحصار افرادی محدود خارج شود و زمینه اجحاف اقتصادی از بین برود •

نفی قوانین خانمانسوز اجاره که در ظاهر بعنوان حمایت از مستأجر اعمال می شود مشکلات خاص مسکن و مغازه را از بین خواهد برد و زمینه انتخاب آزاد محل کار و زندگی برای همه افراد جامعه فراهم می آید •

بطور خلاصه مراحل زیر بدنبال هم در جریان پاکسازی تحقق خواهد یافت پس از آن زمینه سازی بمنظور تحقق نظام جبر تعادلی و سپس وضعیت خود نظام بطور فشرده خواهد آمد •

۱- با نفی اعتبارات کاذب درست بهمان نسبت از اتلاف ثروت پیشگیری شده و ضمناً از اتلاف نیروی انسانی شاغل در همین بخش نیز جلوگیری می شود، و در نتیجه سرآمدی حاصل آمده و نیروی انسانی آماده ای آزاد می گردد •

۲- با تحریم ربا و انحصار سرمایه ، نبوغ و استعداد همما از اسارت و قیود نظام سلطه گر مبتنی بر ربا رهایی می یابد و این نیروها بطور طبیعی و فعال بکار گرفته می شوند و در جهت افزایش سرآمد بکار می پردازند .

۳- سرمایه و سرآمد حاصل از ممنوعیت اعتبارات کاذب ، ربا و انحصار بدلیل ممنوعیت احتکار و جلوگیری از صدور سرمایه به خارج از کشور در بخشهای اقتصادی مولد بخصوص در بخش کشاورزی و صنعت وابسته به آن که در وضعیت فعلی ایران از اولویت برخوردار است سرمایه گذار می میشود و این خود تقاضای کار را در این بخشها افزایش می دهد .

۴- در نتیجه افزایش تقاضای کار جامعه بسمت اشتغال کامل حقیقی پیش می رود و دستهای بیکار و همچنین دستهایی که در گروه صنایع غیر تولیدی - تجملی ، لوکس و مصرفی بود بکار می افتد .

۵- آنگاه که اشتغال حقیقی و تعاونی (نه اشتغال کاذب و طبقاتی) افزایش یافت نتایج زیر الزاما محقق خواهد شد :

الف- بالطبع سرآمد جامعه افزایش خواهد یافت و پس از آنکه سرآمد افزایش یافت جنس ارزان خواهد شد و کارگر دیگر مجبور نخواهد بود گران مصرف کند .

ب- در نتیجه افزایش سطح اشتغال و سپس رشد سرآمد و آنگاه لزوم سرمایه گذار بهای مجدد تقاضای نیروی کار بطور فزاینده ای افزایش

می‌یابد در حالیکه عرضه کار (تعداد کارگران) ثابت است، و لذا دستمزد کارگر، کارگر صنعتی و کشاورزی، نیز مرتبا افزایش می‌یابد در این مرحله چون هنوز سیستم نارسائی‌هایی دارد و لذا کارگر برای سد جوع و رفع مشکلات آبی نیاز به مساعده و پول دارد لذا ده در صد سرآمد (بیمی از خمس) بعنوان قرض الحسنه می‌تواند در اختیار کارگر قرار گیرد تا حوائج آبی خود را از قبیل بیماری، اجاره منزل، مخارج ازدواج، و... را فراهم آورد.

۶- پس از آنکه دستمزد کارگر افزایش یافت سرمایه دار تلاش میکند که برای آنکه بتواند در بازار رقابت دوام آورد هزینه تولیدش را تا حد ممکن کاهش دهد و چون مزد بزرگترین میزبان هزینه را در تولید بوجود می‌آورد لذا تلاش میکند راهی یابد تا بتواند با توسل به آن از پرداختن هزینه گزاف مزد رهایی یابد لذا تقاضای تکنولوژی جدید و صنعت خودکار افزایش می‌یابد تا توسط آن از کارگر کمتری استفاده شود.

۷- پس از آنکه تقاضا برای تکنولوژی جدید افزایش یافت قیمت آن بالا می‌رود و لذا سودآور خواهد بود. مغزها، دستها و سرمایه‌های زمسادی را جذب می‌نماید. آزمایشگاه‌های تحقیقی کارگاه‌های تولیدی، و سیستم‌های توزیع تکنولوژی که از ضروریات آنند در این سن را بطه گسترش می‌یابند و این خود علانوه بر آنکه به رشد تکنیک می‌انجامد اشتغال را افزایش می‌دهد. در نتیجه مزد کارگر

را گران می‌کند و سرمایه‌های راكد را جذب کرده و به فعالیت مثبت وادار می‌سازد، البته جاذبه استفاده از تکنولوژی مدرن می‌تواند علاوه بر کاهش هزینه مزد و بالا بردن کیفیت محصول و در نتیجه علت جذب مشتری بیشتر نیز باشد که این خود نیز به رشد تکنیک می‌افزاید و به مرغوبیت محصولات منتهی می‌شود.

از این مرحله به بعد به دلیل بالا رفتن مزد کارگر و پائین آمدن قیمت محصولات و رشد درآمد جامعه صندوقهای قرض الحسنه ضرورت قبلی خود را از دست می‌دهند و این با ربحان پشتمانه رشد تکنیک در اختیار کسانی قرار می‌گیرد که نبوغ کشف رابطه‌های جدیدی را در صنعت دارند. لیکن امکان و قدرت مالی آنها ندارند و این خود عامل مهمی است برای رشد تکنیک و استقلال آن از اعمال ناسرموز سرمایه داران سود طلب.

در اینجا ممکن است این ابهام پیش‌آید که با رشد تکنولوژی و صنایع خودکار کارگران بیکار می‌شوند، این امر نیز طبیعی است که اگر کارگران بیکار شوند قدرت خرید خود را از دست می‌دهند، لذا تولیدات کارخانه‌ها بفروش نمی‌رسد و این با منافع مدیران صنایع سازگار نیست، لذا درآمد حاصل را مجدداً سرمایه‌گذاری می‌کنند و کارگران بیکار را به کار وادارند تا قدرت خریدشان کاهش نیابد و چون ابزار تولید مدرن تقاضای فزاینده دارد این سرمایه‌گذارها همچنین در زمینه تکنولوژی و ابزار تکنیک انجام

می‌شود که خود بخود تکنیک را رشد و توسعه می‌بخشد *

در اینجا به نقطه جبر تعادلی رسیده ایم که جامعه مزینا
 رشد می‌کند و دستمزد بالا رفته و تکنیک مستقل است و مدیریت
 هم از قید انحصار آزاد است و بالا بودن سطح دستمزد و یا پایین
 بودن هزینه زندگی بدلیل عرضه زیاد کالا موجب رشد سرمایه کارگر
 می‌شود *

۸۷- بالا رفتن سرمایه کارگران امکان تشکیل شرکت های کارگری

را فراهم می‌آورد و این شرکتها که هم تولیدی اند و هم توزیعی و
 می‌توانند با شرکت های خصوصی رقابت کنند و همیشه قیمت ها را
 در پایینترین موقعیت ممکن نگاه دارند و بمنظور اداره این شرکتها
 کارگران می‌توانند مدیرهای لایق را که در عمل لیاقتشان بر آنست
 اثبات شده با حقوقهایی به نسبت سرمایه هر شرکت استخدام نمایند
 تا آنها را در سرنوشت شرکت مستقیماً شریک سازند و از مشاغل
 انتصاب و انتخاب پرهیز شود *